

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شَفَاعَتِ دَرِ قُرْآنِ

(بخش پایانی - جلسات ۱۴ تا ۲۰)

متن ویرایش شده سخنرانیهای

دکتر سید علی اصغر غروی

خواننده گرامی :

جزوه حاضر تلخیص، ادغام و جابجایی متون ویرایش شده سخنرانیهای (جلسات ۱۴ تا ۲۰) دکتر سید علی اصغر غروی با موضوع «شفاعت در قرآن» می باشد که در طول نیمه اول سال ۱۳۸۳ ایراد گشته است. و جلسات ۱ تا ۱۳ آن پیش از این منتشر شده است.

و نیز متذکر می شویم که ترجمه متون عربی خصوصاً آیات قرآن در قالب ترجمه عبارتهای کوتاه و کلمه به کلمه، و با رویکرد احیاء استفاده از لغات فارسی صورت گرفته است. امید است این روش برای خوانندگان ثمره بیشتری را در پی داشته باشد.

..... فهرست عناوین

- ۱ مقدمه‌یی در جهان بینی قرآن و شفاعت
- ۲ اصل اول؛ توحید
- ۴ اصل دوم؛ معاد
- ۵ اصل سوم؛ نبوت
- ۶ تأکید بر عدالت و امامت از جانب شیعه
- ۸ شفاعت؛ مغایر با عدالت و امامت
- ۱۱ **بررسی آیات شفاعت و موضوعات مرتبط**
- ۱۱ برای چه کسانی هیچ گونه شفاعتی نیست؟
- ۱۵ شفاعت تنها از آن خدا است

- ۱۷ شفاعت شریکان دنیایی سودی نمی‌بخشد
- ۱۸ شفاعت مشروط به اذن خدا است
- ۱۹ مفهوم اذن الهی در آیات قرآن
- ۲۱ شفاعت مشروط به داشتن عهد با خدا است
- ۲۲ شفاعت مشروط به گواهی دادن به حق است
- ۲۳ شفاعت مشروط به خشنودی خدا است
- ۲۵ خدا از چه کسانی خشنود است؟
- ۲۷ عمل صالح؛ موجب خشنودی خدا است
- ۲۹ صدق؛ موجب خشنودی خدا است
- ۳۰ دوستی نکردن با دشمنان خدا و رسول؛ موجب خشنودی خدا است
- ۳۲ مهاجرت و کشته شدن در راه خدا؛ موجب خشنودی خدا است
- ۳۳ کفر، قتل انبیاء، نافرمانی خدا و...؛ موجب خشم خدا است
- ۳۷ عمل صالح؛ لازمه ایمان است
- ۴۱ اعمال از چه کسانی پذیرفته می‌شود؟
- ۴۳ بهشت نتیجه تقوی و عمل صالح است
- ۴۹ عذرخواهی در قیامت مفید فائده‌ی نیست!
- ۵۱ خداوند چه کسانی را می‌آمرزد؟
- ۵۵ هیچ کس در قیامت دیگری را سود نمی‌بخشد
- ۵۶ در قیامت داد و ستدی نیست
- ۵۷ یک آیه دیگر در باب شفاعت
- ۵۹ **چند بحث دیگر در باب شفاعت**
- ۵۹ شفاعت در نهج البلاغه
- ۵۹ دیدگاه ملاصدرا در باب قیامت و شفاعت
- ۶۳ گریه؛ راهی بسوی بهشت!!!
- ۶۷ منشاء اعتقاد به شفاعت
- ۶۸ برخی نابسامانی‌های فردی و اجتماعی نتیجه اعتقاد به شفاعت است...
- ۷۰ قرآن و هدایت الهی
- ۸۱ سخن پایانی

مقدمه‌یی در جهان‌بینی قرآن و شفاعت

از آنجایی که نگرش و بینش انسان نسبت به عالم، می‌تواند مسیر زندگی او را از حیوانات متمایز سازد، هدف غایی ما از طرح مباحث معرفت‌دینی، آشنایی با اندیشه و جهان‌بینی قرآن است. ما به عنوان مسلمان، باید هر چه بیشتر کوشش کنیم اطلاع و فهم درستی از جهان‌بینی قرآن حاصل کرده و آن را، هم در تفکر و هم در عمل خود مداخله دهیم. زیرا همانطور که صرف دانستن نظرات فلاسفه دیگر نمی‌تواند در زندگی ما مؤثر باشد، دانستن جهان‌بینی قرآن هم به تنهایی کافی نیست. دانش و ایمان ما نسبت به اسلام، به عنوان یک دین و جهان‌بینی آن، باید آن گونه باشد که حتی در جزئیات اعمالمان در طول حیاتمان مؤثر واقع گردد. جهان‌بینی‌های خرافی هم از آن جهت مؤثرند که در جنبه‌های عملی زندگی نمود پیدا می‌کنند و باعث تخریب اخلاق و در نتیجه رفتارها می‌شوند.

بر خلاف یهودیها که خرافی‌ترین، متعصب‌ترین و مذهبی‌ترین مردم دنیا هستند، و هر آنچه را که انجام می‌دهند بر اساس آموزه‌هایی است که از تورات می‌گیرند، متأسفانه مسلمانها نه تنها از مبانی فکری خود در قرآن اطلاع و آگاهی چندانی ندارند، بلکه به آنچه هم که از آن می‌دانند، عامل نیستند. به همین جهت آنچه را که ما دنبال می‌کنیم آشنایی و کسب اطلاع از مبانی فکری قرآن و ایمان آوردن به آن است، تا راهکار عملی زندگیمان باشد. امیدوارم بتوانیم هر چه بیشتر با مبانی معرفتی، فکری و فرهنگی که قرآن پدید آورده آشنا شویم.

قرآن فرهنگ بسیار وسیعی را پدید آورده است و یک نفر به تنهایی نمی‌تواند، هر چند عمر درازی داشته باشد، از تمام آن اطلاع حاصل کند و عمر انسان برای دستیابی به چنین ره‌آوردی بسیار اندک است. این است که فقط می‌تواند رشته‌یی را انتخاب و در آن اطلاعاتی را کسب نماید و خلاصه‌یی از آن را در اختیار مردم بگذارد تا آنها نیز علی‌رغم فرصت کمی که دارند، از آن بهره‌مند گردند.

اصل اول؛ توحید

در جهان‌بینی قرآن، تأکید بسیار بر روی توحید است، یعنی نفی مطلق شرک^۱. زیرا شرک بسیار تخریب‌گر است. مهمترین پیام پیامبر اسلام هم « اصلأ در این جهان‌بینی انسان نمی‌تواند به فلاح و رستگاری دست یابد. مگر اینکه لساناً و عملاً گواهی دهد که جز خدای یکتا هیچ معبودی نیست و این تنها راه رسیدن به فوز و رستگاری است. اما آیا در اندیشه مسلمانها این اصل اساسی جاگیر شده است؟! به عبارت دیگر، آیا مسلمانها نفی مطلق معبودها به جز خدا را سرلوحهٔ ایمان و عمل خویش قرار داده‌اند؟! »

در طول تاریخ بعد از اسلام، این رکن اساسی جهان‌بینی قرآن، بسیاری از نظرها را به خود معطوف داشته است. اندیشهٔ تمام حکماء و فلاسفه‌یی که بعد از نزول قرآن پدیدار گشته‌اند، کاملاً با تفکر اندیشمندان قبل از اسلام مغایرت دارد. حکماء مسلمان در باب شرک و اثبات اینکه تجربهٔ انسانی و عقلی در طول تاریخ بشر ثابت نموده که تمام بلاهایی که بر سر او آمده است ناشی از شرک می‌باشد، بسیار گفته و نوشته‌اند.

در جهان‌بینی قرآنی، فلاح انسان رکن است. فلاح انسان نیز مبتنی بر نفی مطلق شرک و ایمان به توحید است. « یعنی «یکی کردن» و «یک کاسه کردن». پس معنای آن «یکی بودن» نیست، بناءبراین مردم باید توحید را ایجاد کنند! باید عالم را یک کاسه کنند! یعنی تمام عناصر مادی و معنوی این جهان باید در یک جهت حرکت کنند، و حرکت تمام انسانها باید به یک

۱: شرک یعنی قبول داشتن و قرار دادن بت یا بتهایی در عرض ایمان به خدا.

سمت باشد. آن وقت اگر یکی خلاف جهت نظام عالم حرکت کند، له می‌شود! تجسم این حقیقت در طواف کعبه است، همه به یک سمت حرکت می‌کنند و اگر یکی خواست خلاف جهت آنان حرکت کند، زیر دست و پای جمعیت له می‌شود. در نظام عالم هم همین طور است و علت اینکه انسانها منابع طبیعی، ثروتها و زندگی خود را از دست می‌دهند، این است که ضد توحید حرکت می‌کنند. به همین جهت است که در حج، همه باید دور یک محور و در یک جهت بچرخند! هیچ تفاوتی هم میان زنان و مردان نیست! همه با یک هدف! یک لباس! یک شکل! حتی هیچ کس حق ندارد به عنوان وجه تمایز، کوکی به لباسش بزند! در حج نمادهای توحید در حرکات مادی انسان متبلور می‌شود! بسیار شگفت‌آور است که از زمان ابلاغ این حکم الهی تا این لحظه و تا ابدیت، حرکت دور خانه خدا متوقف نشده و نخواهد شد! نه در شب و نه در روز! حتی در زمانی هم که جمعیت به حداقل خود می‌رسد، اگر کسی بخواهد خلاف جهت دیگران حرکت کند، جلو او گرفته می‌شود و اگر خواست با زور برود، له می‌شود! حرکت نظام عالم هم پیوسته و در یک راستا ادامه دارد و متوقف نمی‌گردد.

اندیشه قرآن عمل‌گرا و مبتنی بر عمل است و انسان هم در این دنیا آمده است تا توحید را عملی کند. یعنی باید عناصر مادی و معنوی را در یک راستا حرکت دهد. مثلاً گندمی که کاشته می‌شود، باید خورده شود تا انسان با چشم و گوش و زبانش، با دست و پایش، با اندیشه و عقلش در راه توحید حرکت کند و همه چیز را یکی نماید. انسان باید هدف از تولید و استفاده تمام این مصنوعات و تولیدات را یکی کند، یعنی آنها را در طریق رسیدن به معبود واحد، یکپارچه و متحد سازد.

نکته دیگر اینکه قرآن تمام انبیاء پیشین را در کنار هم جمع کرده است و هر یک از آنها را هم که تورات یا انجیل تحریف شده تخریب کرده‌اند، تطهیرش نموده است و دعوت همه آنها را در یک جهت دانسته و می‌گوید:

» (بقره ۲۸۵)، «(ما ایمان آورندگان) فرقی نمی‌گذاریم بین (دعوت) هیچ یک از فرستادگان او». به همین جهت ما به عنوان کسانی که

توحید را اساس جهان بینی خود قرار داده اند، بین دعوت رسولان الهی هیچ تفاوتی قائل نیستیم و دعوت ایشان را در یک جهت، که همان فراخوان به توحید و یکتاپرستی و نفی مطلق شرک و تبعیت از انبیاء، به عنوان پیام آوران الهی، و ایمان آوردن به معاد، که بازگشت به سوی خدا است، می دانیم.

اصل دوم ؛ معاد

بعد از اصل توحید، معاد است. معاد به معنای بازگشت است و اصطلاحاً به حیات پس از مرگ اطلاق می شود. حال اگر اندیشه و جهان بینی انسان مبتنی بر این اصل باشد، او به گونه دیگر عمل می کند. انسانی که ایمان آورده باشد که پایان این زندگی آغاز زندگی بزرگتری است که اصلاً قابل تجسم و تصور و مقایسه نیست، رویکردش نسبت به این زندگی با منکران معاد بسیار متفاوت خواهد بود. قرآن با طرح معاد، انسان را اصلاً از محدوده زندگی مادی خارج می سازد و او را به عظمت زندگی پس از مرگ توجه می دهد، هر چند که ما حتی نمی توانیم برای این عالم مادی نهایی را تصور کنیم چه رسد به اینکه از بُعد زمان و مکان خارج شویم! این جهان بینی، مخلوق را بی نهایت می داند چه رسد به خالق هستی! مطمئن باشید که اندیشه بشر، کوششها و پیشرفتهای علمی او، این معنا را هر چه بیشتر ثابت خواهد نمود که نمی توان پایانی برای این جهان مادی پیدا کرد. وقتی انسان از حیطه ماده بیرون رفت، خیلی از حقایق برایش مکشوف و آشکار می شود. پیامبر اسلام مفاهیم وسیع و گسترده یی را در این باب مطرح نموده است، آن هم در جو بسته یی که هیچ اندیشه یی تا این حد پیش نرفته بود! بناء بر این او نقش بسیار اساسی و مهمی را ایفاء نموده تا اینکه بشر بتواند عالم و آفریننده آن را درک کند.

انسان موحد پیوسته منتظر است که لحظه ورودش را به عالم نامتناهی آخرت مشاهده نماید، اما آیا با این چشم می تواند آن را ببیند؟! قطعاً نمی تواند! باید با چشم بصیرت ببیند، همان چشمی که خدا هم با آن می بیند،

» (غافر ۴۴)، «همانا خدا واقف و بینا است به حال بندگان». خوب انسان چگونه می تواند این چشم را بدست آورد؟ آیا مجانی به او می دهند؟! آیا می شود آن را با یک دعاء لفظی بدست آورد؟! نه! بدیهی است که

شایستگی می‌خواهد و شایستگی و قابلیت را باید کسب نمود. کسانی که با این جهان بینی توحیدی آشنا می‌شوند، باید مبتنی بر آن سریعاً به اصلاح خویش پردازند، و الاً هم وقت را تلف کرده‌اند و هم به جهت عمل نکردن به اصول و موازین این جهان بینی، در حالی که از آن آگاه و مطلع هستند، عذابشان در آخرت بسیار بیشتر است. آنجاست که آیهٔ »

«(نساء: ۵۶)» «هر بار که پخته گردد

پوستهایشان، مبدلشان سازیم به پوستی دیگر تا بچشند عذاب را» تجسم می‌یابد، آری! پوستهایشان مدام رشد می‌کند و می‌سوزد و دردشان تازه می‌شود!

در ضمن آگاهان به این مکتب و نگرش توحیدی که به جای تسلیم، بر آن پشت کنند عذابشان بیشتر از ناآگاهان به مبانی این جهان بینی است، زیرا همهٔ مردم نه امکانش را دارند و نه توانش را که دقیقاً به اساس نگرش قرآن پی ببرند، و از این جهت هم قرآن به یک امت، جهت اصلاح دیگر جوامع اکتفاء نموده است، »

«(آل عمران: ۱۰۴)» «و باید باشند از میان شما گروهی که فرا

می‌خوانند به خوبی و فرمان می‌دهند به شناخته شده - معروف - و باز می‌دارند از ناشناخته - منکر -^۱». بناءبراین آگاهان به این جهان بینی به جهت عدم انجام وظیفه در راستای الگو بودن برای اصلاحگری، دچار عذاب بیشتری می‌شوند، زیرا انسان آگاه مسؤولیت دارد و باید مسؤولیت پذیر هم باشد!

اصل سوم؛ نبوت

اصل اساسی سوم در جهان بینی قرآن، نبوت است. پیامبر چه نوع پیشوایی است و تفاوت او با پیشوایان دیگر چیست؟ چرا اساس این جهان بینی بعد از توحید و معاد بر نبوت است؟ نبوت چه نقشی دارد و چرا

۱: «معروف»؛ هر گفته یا کرده یا عادت یا سنتی که عقول مستقلة بشری به خوب بودن آن معترفند، پس از این جهت «شناخته شده» می‌باشد. «منکر»؛ هر گفته یا کرده یا عادت یا سنتی که عقول مستقلة بشری به زشت بودن آن نظر می‌دهند، و ازینرو «ناشناخته» است.

باید دائماً بر نبی درود و صلوات فرستاد؟ آری! صلوات بر نبی مسأله بسیار مهمی است. »

«(احزاب ۵۶)، «همانا خدا و فرشتگانش درود می فرستند بر پیامبر، ای آنان که ایمان آورده‌اند درود فرستید بر او و تسلیم شوید (به فراخوان او)، تسلیم کامل». پس تسلیم نبی بودن و اینکه خدا و تمام فرشتگان عالم پیوسته مشغول درود فرستادن بر نبی هستند، جزء اساس تفکر و اندیشه جهان بینی قرآن است. متأسفانه ضمن جاری و ساری بودن فرستادن درود لفظی بر نبی در بین مردم، اما عملاً التفاتی به این امر اساسی که تسلیم نبی بودن است نمی شود.

تأکید بر عدالت و امامت از جانب شیعه

شیعه به دو رکن بسیار مهم دیگر در کنار سه رکن توحید، معاد و نبوت قائل است. یکی از آن ارکان عدل الهی است که تأکید کننده بر وجهی از وجوه توحید است. رکن دیگر امامت است. از منظر این مکتب، اولوالالباب و اولی النهی و اولی الابصار^۱ گروه‌های مرجع جامعه هستند. یعنی به جهت خردورزیشان و اینکه مراقب و ناظر بر مصالح مردمند، مورد عنایت و مراجعه می باشند. پس اساس این است که: »

«پس پرسید از اهل ذکر اگر نمی دانید». به عبارت دیگر در این جهان بینی هر امری را که انسان نمی داند و نمی تواند خود از قرآن، که بیان کلیات است، درک کند، باید از متخصص آن امر پرسد. جهان بینی یک انسان هم از جنس علم است و هر علمی را که انسان بخواهد به حالت کاربردی درآورد و از آن بهره بگیرد، باید در خصوص آن از اهل ذکر آن علم پرسد.

پیامبر (ص) هم «عترت» را به عنوان اهل ذکر جهان بینی الهی توحیدی تعیین کرده است. عترت در تفکر شیعه همان امامت است، یعنی امام شناسی بخشی از تفکر شیعه است که به جهان بینی انسان شیعه شکل می دهد. ما فقط برای چند مسأله فقهی نیازمند امامت نیستیم، اصلاً اختلاف فتاوی

۱: الباب: جمع بُب؛ مغز، مخ / نُهی: جمع نُهیّه؛ خرد عملی (کاربردی) / ابصار: جمع بصر؛ دیده. اولی الابصار؛ روشن بین‌ها

شیعه با فتاوی چهار فقیه اهل سنت^۱ که در « آمده، بسیار اندک است. پس امامت را برای چه می خواهیم؟ ائمه ما چه می گفتند که علماء ما به آن نپرداخته اند؟ عترتی را که پیامبر معرفی می کند آیا فقط برای فروعات فقهی نماز و روزه و امثال آن است، یا می خواهد از این پله بالا رود و چیز دیگری را مطرح نماید؟ آری! هدف تبیین جهان بینی توحیدی است! و اصلاً تفاوت شیعه و سنی در الگو داشتن است، یعنی ما شیعیان بهترین الگوها را داریم، اهل بیت پیامبر الگوی فکری و عملی ناب و خالص قرآن هستند و به همین جهت پیامبر به عترت سفارش می کند. اما متأسفانه شیعه با توجه به داشتن این الگوها و به میزان برخوردارگی از این نعمت از سنی ها جلوتر نیست.^۲

متأسفانه ما اطلاع کافی از تاریخ نداریم و ازینرو نمی دانیم که سیر تحول اندیشه در جهان اسلام اصلاً مبتنی بر امامت بوده است، یعنی اسلام، فقه تنها نبوده است، بلکه یک نگرش توحیدی بوده و ادعاء این را داشته که اگر « اساس زندگی انسان قرار گیرد، او را به فلاح و رستگاری می رساند.

پس عدل الهی و امامت که در تفکر شیعه قرار گرفته، برای تکمیل و تأکید بر ارکان آن جهان بینی بوده است. انسان اگر معتقد به عدل الهی نباشد، اصلاً در نظام عالم عمل صالح انجام نمی دهد، زیرا عادل دانستن خدا است که راه عمل صالح را بر انسان می گشاید. عادل کسی است که هر چیزی را در موضع خود قرار دهد، پس اگر ما از این نعمتهای الهی نمی توانیم بهره کافی و وافق ببریم، به جهت ظلم الهی یا نخواستن خداوند نیست، بلکه به علت تبعیت نکردن از فرمان خداوند مبنی بر اجراء عدالت است، یعنی قرار دادن هر چیز در موضع خود.

۱: احمد حنبل، مالک بن آنس، محمد بن ادریس شافعی و ابوحنیفه (نعمان بن ثابت).
 ۲: در ضمن در میان فرزندان ائمه، تفاضل است. در وصیت امیرالمؤمنین به حسنین، سفارشی به ایشان نسبت به همه فرزندان امیرالمؤمنین است، و یک سفارش خاص نسبت به محمد حنفیه مبنی بر اینکه توجهتان به صورت ویژه نسبت به او معطوف باشد، او دانشمند، مؤمن و متقی است. چرا سفارش او را به حسنین می کند؟! زیرا مرتبه آنها را بالاتر می بیند، پس فرزندان ائمه هم یکسان نبوده اند.

قرآن در این باب می گوید: «
می کنند کلام را از جایگاهش». مفهوم کلام الهی را با این نگرش ببینید که
عیسی « است و موسی » «. اصولاً «کلمه» در قرآن معانی
وسعی دارد، بناءبراین معنای آیه یعنی تمام عناصری را که خداوند در جای
مخصوصی قرار داده، جایجا می کنند! پس منظور کلمات لفظی قرآن نیست،
زیرا کسانی که می خواهند حقیقتی را تحریف عملی نمایند، برای نیل به
مقصودشان ابتداء در لفظ و مفهوم آن تحریف ایجاد می کنند و آلا صرف
تحریف لفظ و مفهوم کلام اثری ندارد، بلکه اثر بیرونی آن مهم است. پس
تحریف کلام الهی یعنی تحریف یک حقیقت بیرونی در جامعه و حیات
طبیعی، و در نتیجه تحریف عدالت که منتهی به ظلم می گردد.

شفاعت؛ مغایر با عدالت و امامت

همانطور که در مباحث پیشین^۱ توضیح داده شد، موضوع «شفاعت»
مانند بسیاری از مبانی فکری و اعتقادی اسلام در میان شیعیان دچار
انحرافات گشته و به جهت خارج شدن از مفهوم اصلی، باعث گردیده است
مردم دچار سستی در عمل به دستورات الهی گردند و به جنبه های کاربردی
اسلام کمتر توجه نمایند.^۲ عامه مردم شیعه، یا برای فرار از سختی عمل به
احکام قرآن، یا برای اینکه هم می خواسته اند مؤمن و مسلم باشند و هم هر
کاری که دلشان خواست انجام دهند، متوسل به شفاعت، به مفهوم رایج آن،
شده اند، یعنی این اعتقاد در میان آنها شایع شده که اگر ما پیامبر و قرآن و
ولایت ائمه معصومین صلوات الله علیهم را قبول داشته باشیم، دیگر عمل ما
چندان مهم نیست و ما هر چه باشیم و به هر صورتی که عمل کنیم، چون این
ولایت و ایمان را داریم، همین برای دخول به بهشت کافی است.
هدف ما این بوده و هست که با آیات قرآن اثبات نماییم که این نگرش

۱: جلسات ۱ تا ۱۳ شفاعت در قرآن.

۲: در میان اهل سنت نیز اعتقاد به «جبر» باعث سستی در عمل به فرامین الهی
گشته است. آنها معتقدند که انسان در عمل اختیار چندانی ندارد و اگر گمراه یا
هدایت شد، هر دو خواست خدا بوده است!

مورد نظر و تأیید کتاب خدا نیست. برداشت حکماء مسلمان از متن قرآن، سنت قطعیۀ پیامبر و روایات متواتره از ائمه صلوات الله علیهم نیز خلاف این را می‌گوید. همه آنها بر این اصل تأکید کرده‌اند که انسان به عمل خود در قیامت مؤاخذه می‌شود نه به زبانش. یعنی اگر زبانی بگوید من فلانی را دوست دارم، ولی عملاً با او و راه و روش او دشمنی کند، در واقع دشمن آن شخص بوده است. آری! هیچ عقلی نمی‌پذیرد که ما ادعای دوستی و محبت با قرآن، پیامبر و اهل بیت صلوات الله علیهم را داشته باشیم، اما اعمال و روش و منشمان خلاف آنها باشد! بناء بر این بحث شفاعت ارتباط تنگاتنگی با ایمان و عمل دارد.

در صورت وجود «شفاعت» به معنای رایج آن، آیا بعثت انبیاء برای هدایت بشر ضرورتی داشته است؟ آن هم با آن همه سختگیری که خدا به آنها کرده تا احکام و وحی را در سخت‌ترین و بدترین شرایط ابلاغ نمایند؟! بدیهی است که با اعتقاد به «شفاعت» مشهور بین مردم، دیگر برانگیختن پیامبران لزومی نداشته و همین قدر کافی بود که خداوند یک عده‌یی را مثلاً تحت عنوان «امام» بفرستد، و نه فقط به شیعیان و مسلمانان، بلکه به تمام بشر بگوید که شما همین قدر که بگویید ما اینها را دوست داریم، اهل بهشت هستید، حال بروید هر کاری که می‌خواهید انجام دهید! عمل شما حائز اهمیت نیست!^۱

اما متأسفانه اکثر شیعیان به امید اینکه کسی در آن عالم شفاعتشان می‌کند، ایمان^۲ و عمل را که لازمه کسب شایستگی در این دنیا است کنار

۱: قرآن مبنای تحقق عذاب را در این آیه بیان می‌فرماید: «(اسراء ۱۵)، «و نبوده‌ایم عذاب کنندگان تا آنکه برانگیزانیم رسولی را»، یعنی وقتی رسول آمد و مردم را هدایت نمود و راه را به آنها نشان داد، پس از آن مردم مسؤول هستند و به جهت عدم تبعیت مؤاخذه می‌شوند.

۲: تعریف ایمان را اقرار به زبان و عمل به ارکان گفته‌اند. در ضمن صرف عمل کردن هم مهم نیست، بلکه انسانها باید تبعیت از هدایت الهی را پیشه سازند، نه اینکه از جانب خویش راه و روشی ابداع کنند و به آن عامل باشند! و از همه بدتر آن را به خدا و رسول هم نسبت دهند که افتراء بر آنها محسوب می‌گردد.

می‌گذارند! حال آنکه قطعاً آن چیزی که در میان توده مردم، مخصوصاً شیعه رایج شده، هیچ انطباقی با جهان‌بینی اسلام و به ویژه با جهان‌بینی شیعه ندارد که امامت و عدل الهی را از اصول مذهب می‌شمارد. نمی‌شود خدای عادل بین کسانی که اهل عمل صالح و مجاهدت بوده و مال و جانشان را در راه خشنودی خدا انفاق کرده‌اند^۱ را با آنهایی که فقط ذکر گفته و دعاء و قرآن خوانده‌اند و هر کاری هم که دلشان خواسته انجام داده‌اند، مساوی قرار دهد!!! بدیهی است که این منطبق عدل خدا نیست! و به همین جهت است که تفکر شیعه عدالت و امامت را به ارکان اصلی جهان‌بینیش اضافه نموده است. بناءبراین خداوند به جهت عدالتش به عمل نگاه می‌کند. آیا مقام و منزلت یاران اباعبدالله الحسین که آن بزرگی و عظمت را در کنار او در کربلاء آفریدند، با جایگاه کسانی که فقط یک سلام به او کرده یا قطره اشکی برایش ریخته‌اند، در نزد خدا یکی است؟! اگر یکی است، پس خدا عادل نیست و اگر خدا عادل است باید این دو مقام متفاوت باشد. هیچ یک از علماء شیعه این موضوع را منکر نیست که نظام، نظام عدل است و مردم باید اهل عمل باشند و اصلاً جهان‌بینی قرآن بر مبنای عمل است.

حال با این اوصاف آیا خود حسین (ع) در برابر خدای عادل می‌تواند نظام عدل الهی را از هم بپاشاند و بگوید که خدایا؛ به خاطر من استثناء قائل شو و ایشان و ایشان را به بهشت بفرست!!!

نظام عالم بگونه‌یی است که عمل انسان از او جدا نمی‌شود. یعنی هر عملی که انجام بدهد، همراهش هست و کسی هم نمی‌تواند این عمل را از او جدا سازد، مخصوصاً بعد از مرگ. در قرآن چنین چیزی نیست که بتوان کسی را در روز قیامت، به جهت اقرار زبانی مورد عفو و بخشش قرار داد. اگر قرار باشد چنین چیزی اتفاق بیفتد و بین کسانی که در راه خدا با جان و مال مجاهدت کرده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند، با کسانی که اینگونه نبوده‌اند، تفاوتی نباشد، دیگر خدا عادل نیست. و بدین ترتیب یکی از مبانی اعتقادی شیعه که عدل است، به دست خود شیعه، فرو می‌پاشد.

۱: «(حشر ۹)، «پیش می‌اندازند بر خودهاشان (دیگران را) - از خود گذشتگی می‌کنند - حتی اگر باشد برای ایشان نیاز ویژه».

بررسی آیات شفاعت و موضوعات مرتبط

برای چه کسانی هیچ گونه شفاعتی نیست؟

قرآن در مواردی وجود شفاعت را مطلقاً برای برخی از انسانها نفی نموده است که در ابتداء به ذکر این دسته از آیات می پردازیم:

بقره ۴۸:

و پروا کنید از روزی که جزاء ندهد کسی
دیگری را به چیزی^۱
و پذیرفته نگردد از او هیچ شفاعتی^۲
و گرفته نشود از او هیچ هم پا (و همتایی)^۳
و آنان را هیچ یاری نرسد

بقره ۱۲۳:

و پروا کنید از روزی که جزاء ندهد کسی
دیگری را به چیزی
و پذیرفته نگردد از او هیچ هم پا (و همتایی)
و سودش نبخشد هیچ شفاعتی^۴
و آنان را هیچ یاری نرسد

انعام ۵۰ و ۵۱:

پرس (ای پیامبر) که آیا برابرند کور و بینا؟
پس آیا اندیشه نمی کنید؟
و هشدار ده بدان (کتاب) آن کسان را که بیمناکند
از اینکه گرد آورده شوند به سوی پروردگارشان

۱: و پروا کنید از روزی که کسی جزاء کس دیگر هیچ ندهد.

۲: و مقبول نیفتد از او هیچ جفت سازی.

۳: «عدل» در لغت به معنای چیز برابری است که در معاملات پایاپای داد و ستد می شده است. به همین جهت هم در قدیم به هر طرف بار متعادلی که روی چهارپایان بارکش برای حمل می بستند، یک «عدل» می گفتند، مثلاً یک عدل پنبه.

۴: شفاعت: جفت سازی.

نیست مرآتان را جز او دوستی و نه شفיעی^۱

باشد که پرهیزگار شوند

این آیات، شفاعت مصطلح را مطلقاً نفی می‌کنند، زیرا در این دسته از آیات کلمات « و » و « » که نکره‌اند و مفید عموم، بکار رفته است. در ضمن اگر خواست خداوند بر وجود استثنائی برای کسی بود، منطقاً باید همین جا ذکر می‌کرد. مثلاً می‌گفت؛ به جز پیامبر یا به جز ائمه هدی، زیرا تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است بویژه از حکیم. پس با توجه به این آیات می‌توان نتیجه گرفت که برای کسانی که تقوی پیشه نکرده‌اند و در نتیجه مرتکب معاصی کبیره شده‌اند، شفاعتی سودبخش و پذیرفته نیست.

بقره ۲۵۴:

ای کسانی که ایمان آورده‌اند^۲

هزینه کنید از آنچه روزی کرده‌ایم شما را

پیش از آنکه فرار رسد روزی که نه داد و ستدی است در آن

و نه دوستی و نه شفاعتی

از این آیه نیز این نتیجه حاصل می‌شود که برای کسانی که از همه آنچه که خدا ایشان را روزی داده است انفاق نمی‌کنند، شفاعتی نیست. و انفاق از همه روزی‌های خدا است، مثل؛ انفاق عمر، علم، اخلاق و خیر، و مال و جان.

انعام ۷۰:

و (ای پیامبر) به حال خود واگذار کسانی که

گرفته‌اند دینشان را به بازیچه و سرگرمی^۳

و فریفته‌شان ساخته است زندگی دنیا

و یادآوری کن به (قرآن) تا مباد به هلاک افتد

نفسی به جهت بدیها که کرده است

(آنگاه) نباشد او را جز خدا دوستی و نه شفיעی

۱: در زبان عربی وقتی کلمه «لیس» اول جمله بیاید، معنایش نفی مطلق است.

۲: دقت کنید! مخاطبش کافران نیست، بلکه اهل ایمان را خطاب قرار داده است.

۳: دین ادعاء اصلاح‌گری دارد پس نتیجه دین‌داری باید آبادانی باشد، نه ویرانگری.

پس انصافاً بگویید آیا دین‌داری ما چیزی جز بازی و سرگرمی است؟!

و چنانچه پایاپای دهد هر چیز برابری راستانده نشود از وی
 هم اینانند که هلاک شدند به دستاورد خویش
 مرایشان را نوشیدنی است از آب داغ
 و نیز عذابی دردناک است به سبب آنکه پیوسته
 کفر می‌ورزیده‌اند (حق را به باطل می‌پوشانده‌اند)
 پس برای کسانی که دینشان را به بازی و سرگرمی گرفته‌اند و زندگی
 دنیا آنها را فریفته است، نه تنها شفיעی نیست که آنان را با اهل فلاح و
 رستگاری جفت سازد بلکه از هر رحمتی محرومند و دچار عذابی سخت.
شعراء ۹۱ تا ۱۰۲:

و به نمایش آورده شد دوزخ مرگمراهان را
 و گفته شد آنان را:
 کجای است آنچه را که می‌پرستیدید جز خدا؟
 آیا یاری کنند شما را یا توان نصرت خویش دارند؟
 پس به روی درافتند در آن، هم اینان و هم گمراهان
 و نیز لشکریان ابلیس همگی
 گفتند، در حالی که درباره آن - دوزخ - به طرح
 دعوی مشغولند:
 سوگند به خدا که حتماً ما بودیم در گمراهی آشکار
 که برابر می‌ساختیم شما را با پروردگار جهانیان^۱
 و گمراه نکرده است ما را جز بزهکاران
 پس نیست برای ما میانجی گرانی جفت‌ساز
 و نه دوستی پُر شور
 پس اگر ما را باشد باری دیگر
 پس آنگاه باشیم از مؤمنان^۲

۱: ما هم بسیار از این دست سخن می‌گوییم: گنااهش به گردن آقا! ما فقط مقلدیم!
 ۲: در زندگی دنیوی نیز ما بسیار از خدا می‌خواهیم که اگر یک بار دیگر به ما
 فرصت دهد، اشتباهاتمان را جبران می‌کنیم و شکرش را بجا می‌آوریم.

بناءبراین برای مردم تابع شیطان و پرستندهٔ بتها و طاغوتها هم شفیعی نیست.
غافر (مؤمن) ۱۷ و ۱۸:

امروز پاداش داده می‌شود هر نفسی به آنچه بدست
 آورده است

نیست ستمی امروز

همانا خدا شتابنده است در حساب

و بترسان روز فرا روی را

که دلها به گلوها برآمده است به اندوه

نیست مر ستمگران را هیچ دوستی

و نه جفت سازی که پیروی شود

پس در آن روز بس دشوار و دلهره‌آور برای ستمگران هم شفیعی نیست
 که آنان را با اصحاب رهایی و نجات جفت سازی کند.

مدثر ۴۰ تا ۴۹:

دریاغستانها (اصحاب یمین) می‌پرسند از حال تبهاران

(ای مجرمان!) چه چیزی کشانید شما را به دوزخ؟

گفتند نبودیم ما از نماز گزاران

و خوراک نمی‌دادیم درمانده را

و یاوه سرایی می‌کردیم همراه با یاوه سرایان

و پیوسته دروغ می‌انگاشتیم روز (نمایش) دین را^۱

تا این که آمد ما را یقین

پس سودشان نبخشد شفاعت شافعان

پس ایشان را چه می‌شود که از پندآموزی (امروز)

روی گردانند

از این آیات نیز درمی‌یابیم که شفاعت شافعان آنهايي را که از نماز گزاران
 نیستند و مسکینان را اطعام نمی‌کنند و سرگرم کارهای بیهوده‌اند و قیامت را

۱: یوم الدین؛ روزی که آثار دین‌داری شخص چه به سمت مثبت - اعمال صالح - و
 چه به جهت منفی - اعمال طالح - بر او آشکار می‌شود و بر اساس آن پاداش و
 سزای خود را دریافت می‌کند.

دروغ می‌پندارند، سودی نمی‌بخشد.

اعراف ۵۳:

آیا انتظاری دارند جز تحقق آن^۱

روزی که می‌آید تحقق آن^۲

چنین گویند آنان که فراموشش کردند پیش از این

هر آینه آمدند رسولان پروردگاران به درستی

پس آیا اکنون ما را میانجی گرانی هست که میانجی گری

کنند برای ما (وبا نیکان جفتمان سازند)؟

یا (به دنیا) باز گردانده شویم و انجام دهیم جز آنچه می‌کردیم

هم اینان باخته‌اند خویشتن خویش را

و (اکنون) غائب است از ایشان (و از دستش داده‌اند)

آنچه را به دروغ (به خدا) نسبت می‌دادند^۳

بر این اساس برای غافلان از معاد هم شفیعی نیست. پس به استناد آیاتی

که بیان شد، برای آنهايي که تقوی، یعنی پرهیز از معصیت خدا پیشه نکنند،

از آنچه به آنها روزی داده شده انفاق نکنند، دینشان را به بازی و سرگرمی

بگیرند و فریفته زندگی دنیا شوند، ستمگری کنند، تابع شیطان، یعنی قوه

استکبار در وجودشان شوند، نمازگزار نباشند، مسکینان را اطعام نکنند،

سرگرم کارهای بیهوده شوند و قیامت را دروغ پندارند و از معاد غافل باشند،

شفیعی نیست و شفاعتی سودشان نمی‌بخشد.

شَفاعت تنها از آن خدا است

آیاتی از قرآن شفاعت را تنها از آن خدا می‌داند:

۱: تحقق آنچه در کتاب هدایت آمده است.

۲: بسیاری از موارد را نمی‌شود به صورت چشمی و احساسی و با مواد به اصطلاح

دنیایی و مادی درک نمود، پس نیاز به تأویل دارد. تأویل از باب تفعیل است و از

ریشه «أَوَّلَ»، یعنی آغاز، و تأویل به معنای به اول بردن و حقیقت چیزی را آشکار

کردن است.

۳: و ما مسلمانها چه بسیار به خدا، پیامبر و ائمه علیهم‌السلام افتراء می‌زنیم!

احادیث مجعول نقل می‌کنیم و به ایشان مستند ساخته به آنها عمل می‌کنیم!

زمر ۴۳ و ۴۴:

یا اینکه گرفتند جز خدا شفیعانی را
 بگو (ای پیامبر) با اینکه اینان مالک نمی بودند چیزی را
 و عقل خود بکار نمی گرفتند؟ (باز هم از اینان طلب
 شفاعت کردید)
 بگو (ای پیامبر) از آن خداست شفاعت، همه اش
 از آن او است قلمرو آسمانها و زمین
 سپس به سوی او باز گردانده می شوید

سجده ۴:

خداوند است که بیافرید آسمانها و زمین را
 و آنچه در میان آنهاست در شش روز
 سپس استیلاء یافت بر نظام هستی خود
 نیست شما را جز او هیچ دوستی و نه شفיעی
 آیا پند نمی گیرید

یس ۲۱ تا ۲۴:

پیروی کنید کسی را که طلب نکند از شما دستمزدی
 و اینان هدایت یافتگانند^۱
 (بگو ای پیامبر) و مرا چه می شود که نپرستم آن
 کس را که بسرشتم^۲
 و (حال آنکه شما) به سوی او باز گردانده می شوید
 آیا برگیرم جز او معبودی را
 اگر بخواهد بر من خدای رحمان زبانی را
 سودی نبخشد مرا شفاعتشان چیزی و نجاتم ندهند

یونس ۱۸:

و می پرستند غیر خدا را

۱: یکی از نشانه‌های پیامبران الهی این است که برای تبلیغ دین مزد نمی خواهند.

۲: مرا بسرشت و خمیرمایه مرا بیافرید.

هم آنچه را که نه زیانشان رساند و نه سودشان دهد
 و می گویند که اینان شفیعان مایند نزد خدا
 بگو (ای پیامبر) آیا خبر می دهید خدا را
 به آنچه که نمی داند در آسمانها
 و نه در زمین؟!!!

پاکیزه است او و برتر است از آن همه چیزی که
 شریک می آورید

خیلی جالب است خدایی که عالم است به تمامی آسمانها و زمین و آنچه
 در بین آنهاست و عالم غیب و شهادت است، می گوید من شفیعی
 نمی شناسم، ولی ما می شناسیم!!! در ضمن این شفعااتی که ما به آنها معتقد
 هستیم، در اصل آنها را شریک خدا می دانیم، زیرا گمان می بریم در پاداش
 دادن و عذاب کردن دخل و تصرفی دارند و حال آنکه آیات کتاب به نفی این
 گمان صراحت دارند. بناءبراین شفیعی به غیر از الله وجود ندارد که او هم به
 گزافه و بیهوده کسی را شفاعت نکند!

شَفاعت شریکان دنیایی سودی نمی بخشد

روم ۱۲ و ۱۳:

وروزی که بپاشود ساعت، اندوهگین شوند بزهکاران
 و نبوده است مرآتان را از شریکانشان میانجی گرانی
 و پیوسته بودند به شریکانشان کافران

انعام ۹۴:

و هر آینه آمدید نزد ما به تنهایی^۱
 همانگونه که بیافریدیم شما را اول بار
 و وانهادید آنچه را که در اختیارتان گزاردیم در

۱: با این اوصاف قیامت را تجسم کنید! همگان تک تک در پیشگاه خدا حاضر
 می شوند و هیچ همراه و محافظ و دوستی آنجا نیست، مانند وقتی که انسان در
 شکم مادر قرار دارد. امام حسن (ع) نیز در عباراتی زیبا فرموده که وقتی انسان
 از دنیا می رود، تنهای تنها است، خویشان، دوستان و آشنایانش را احساس
 می کند ولی می بیند که در کنارش نیستند، و دیگر ارتباطی هم با این دنیا ندارد.

پشت سرهاتان

و (اکنون) نمی‌بینیم همراهتان شفیعانتان را
هم آنان که گمان بردید در (کار) شما شریکانند
هر آینه بریده شد میان شما
و غائب است از شما آنچه در گمان داشتید

بر اساس این دسته آیات، هر انسانی در روز قیامت، به تنهایی و بی‌هیچ یار و یاور، و فقط با نامه و آینه اعمال و دستاوردهای خود در پیشگاه حضرت ربوبی حاضر می‌شود، و هر آن کس را که در دنیا گمان می‌برده می‌تواند شریک خدا گردد و بر اراده او در عذاب تأثیر بگذارد، در آن روز نمی‌یابدش تا او را شفیع خود قرارش دهد!

شفاعت مشروط به اذن خدا است

بقره ۲۵۵:

خداوند است که نیست معبودی جز او، زنده پاینده
برنگیرد وی را پینکی^۱ و نه خواب
از آن اوست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است
چه کسی است آنکه شفاعت - جفت سازی - کند
در پیشگاه او مگر به اذن او
می‌داند آنچه هست در پیش روی شان و در پشت سرشان
و احاطه نمی‌یابند به چیزی از علم او
مگر آنچه را که بخواهد
فرا گرفته تخت فرمان‌روایی او آسمانها و زمین را
و گران نیاید - خسته نسازد - او را نگاهبانی آن دو
و اوست بلند مرتبه بزرگ

یونس ۳:

همانا پروردگار شما خداوندی است که
بیافرید آسمانها و زمین را شش روزه

۱: پینکی؛ چرت، خواب کوتاه.

سپس غالب آمد بر نظام هستی خود
 تدبیر می‌نماید امر را (کار را)
 هیچ شفیع نیست مگر از پسِ اذنِ او
 همان خدای، پروردگار شما است
 پس او را پرستش نمایید^۱
 آیا پند نمی‌گیرید

سبأ ۲۲ و ۲۳:

بگو (ای پیامبر) بخوانید آن کسان را که در گمان
 داشتید به جز خدا
 مالک نیستند سرسوزنی - مثقال ذره‌یی - را در آسمانها
 و نه در زمین
 و نیست مرایشان را در آن دو هیچ انباز شدنی^۲
 و نیست مر او را از ایشان هیچ پشتیبانی
 و سود نبخشد شفاعت نزد او
 مگر آن کس که اذن داده باشد مر او را
 تا آنکه دلهره‌شان برگرفته شد از دلهاشان
 پرسیدند: چه فرمود پروردگار شما؟
 (فرشتگان) گفتند: حق، و اوست بلند مرتبه بزرگ

مفهوم اذن الهی در آیات قرآن

در مباحث پیشین در باب شفاعت بیان نمودیم که «اذن» در لغت هم به معنای «علم» است و هم به معنای «اجازه و دستور»، و در قرآن در هر دو معنا بکار رفته است. از آنجایی که «اذن» به معنای «اجازه» مقدمه‌یی برای شفاعت محسوب می‌شود، برخی از آیات متضمن اذن و اجازه الهی را بررسی کرده و

۱: پرستش خدا به انجام اعمال عبادی صرف نیست، بلکه آن عبادتی پرستش خداست که نتیجه‌اش فحشاء و منکر را در جامعه از بین ببرد. «
 «عنکبوت(۴۵)».

۲: انباز؛ شریک.

اثبات نمودیم «اجازة الهی» مرادف است با «امر و ارادة الهی»، یعنی آنچه را که خدا اراده کند «اذن» و «مأذون» است، یعنی انجام و تحقق آن اجازه داده شده است و چیزی خارج از ارادة الهی «مأذون» و مجاز نیست. مثلاً عمل غیر صالح مُثاب نیست، یعنی خداوند اجازه نداده است که عمل طالح جزاء و پاداش نیکو داشته باشد و این یکی از سنن الهی و جزء نظام عالم است و هیچ کس نمی تواند آن را تغییر دهد، مگر اینکه خدا خود بخواهد که آن را تغییر دهد یا مبدل سازد.

اما خدا فرموده است که سنتهای الهی تغییر ناپذیرند، زیرا عالم بر حسب علم و اختیار و اراده و مشیت الهی، و همین طور اراده نامشروط و مشروط او خلق شده است، پس اگر چیزی از این نظام عوض شود، نظام بهم می خورد. مثلاً ما به سازنده دوربین عکاسی بگوییم که اجازه بدهید سیستم این دوربین را که به اراده و با علم شما ساخته شده است، تغییر دهیم، مثلاً این عدسی را برداریم و پشت دوربین بگذاریم، خوب حتی اگر سازنده اش چنین اجازه یی بدهد این دستگاه از کار می افتد! پس حتی اگر خود خدا هم اجازه دهد و بگوید: «اشکالی ندارد، این را بردارید و جابه جایش کنید»، نظام به هم می خورد. هر چیزی را، حتی جزئی ترین اجزاء را، اگر از نظامی که سازنده اش اراده و ارائه کرده است خارج نمایید، آن نظام از کار می افتد. اذن الهی هم همین طور است. کسی که داخل این نظام حرکت می کند منطبق با اذن و ارادة الهی حرکت کرده است، و کسی که خارج از این نظام حرکت می کند، حرکت او منطبق با اذن الهی نیست. یعنی خدا اجازه نداده و او را مأذون نساخته است.

«بقره ۲۵۵»، «چه

بناءبراین قرآن که می گوید:»

کسی است که شفاعت کند نزد او مگر به اذن او»، یعنی فقط در چهارچوب نظام الهی شفاعت صورت می گیرد، و شفاعت نتیجه منطقی سنخیت است. اذن الهی این نیست که خارج از نظام، مثلاً به پیامبر اجازه دهد که چون تو پیامبر هستی، اگر چرخهای اتومبیلت باد نداشته باشد، کاربراتور هم نداشته باشد، بنزین هم نداشته باشد، راننده هم نداشته باشد، اتومبیلت باز هم حرکت می کند. بلایی که ما سر قرآن آورده ایم همین است، یعنی این قرآن

مثل آن اتومبیل است. ما این کار را با دین کرده‌ایم که چون راننده‌اش پیغمبر است، پس همه کاری از او برمی‌آید و باید بتواند، و هر عقل سلیمی می‌پذیرد که این امکان پذیر نیست که این قرآن به این صورت، باز هم پاسخگو باشد! قصد مخالفان اسلام هم این بوده است که چهارچوب فکری آن را چنان بی‌در و پیکر نشان دهند که همه در آن جا گیرند و از کسی هم بازخواست نشود و مسؤولیتی مطالبه نگردد!

نتیجه بررسی آیات مربوط به «اذن» این بود که خداوند خارج از نظاماتی که آفریده است به کسی اذن ماورائی نمی‌دهد، یعنی همان چهارچوبی را که تعیین کرده است، همان اذن است و بدون اذن الهی هم شفاعت امکان پذیر نیست. پیامبر حق ندارد آیه‌یی را خارج از چهارچوب اذن الهی بیاورد! یعنی پیامبر نمی‌تواند بگوید؛ هر کسی از پشت بام بیفتد، پاهایش می‌شکند جز من! نمی‌تواند بگوید؛ هر کسی را که ماری بزند و نیشش کشنده باشد، می‌میرد، جز من پیامبر! به همین جهت است که قرآن می‌گوید: پیامبران نیز ازدواج و ذریه دارند، همسر دارند، فرزند دارند، مثل بقیه مردم. اگر پیامبر شمشیر بخورد، مجروح می‌شود. اگر جراحت او سخت باشد، کشته می‌شود. امیرالمؤمنین هم همین‌طور. پیامبر نمی‌تواند بگوید: فرزندان من اگر شمشیر بخورند، کشته نمی‌شوند! این خلاف اذن الهی است.

خداوند اذن نمی‌دهد کسی که در دنیا عملش طالح بوده و نه صالح، از در پستی بهشت، با وساطت اولیاء الهی، وارد بهشت بشود، و با رسولان و انبیاء و اولیاء و صدیقان و شهداء و مجاهدان و مهاجران و انصار و صالحان همنشین و هم‌غرفه گردد! این را خالق گیتی اذن نداده است! بلکه مؤکداً در آیات عدیده می‌گوید: ما پاداش و نصیبشان را بدون آنکه ذره‌یی نقصان در آن پدیدار شده باشد، خواهیم داد!

شفاعت مشروط به داشتن عهد با خدا است

مریم ۸۵ تا ۸۷:

روزی که گردآوریم پرهیزگاران را

به سوی رحمن دسته دسته^۱
 و می‌رانیم بزهکاران را به سوی جهنم
 همچون تشنگان به آبشخور
 در حالی که اختیار ندارند شفاعت را
 مگر آن کس که برگرفته است نزد (خدای)
 رحمان پیمانی را

«اتخاذ عهد»، پیمان گرفتن و عهد بستن است و در این آیه عهد با خالق هستی است به صفت رحمانیت او که موجب گشته هدایت بشر را بر خود فرض کند. و از انسان خواسته است به اختیار خود، بر این مدار، با او هم عهد شود که از اطاعت و تبعیت هم خود و هم رسولش عصیان ننماید، و این میثاق و عهدی است که خداوند در سرشت هر انسانی به ودیعت نهاده و در آیات عدیده بر آن تصریح فرموده است، و روایات کثیره مُثَبِّتِ این معنی است. «(رعد۳۰)، «آنان که وفاء کنند به پیمان خدا و نشکنند میثاق را». چنین شخصی نزد پروردگار صاحب عهد است، و مالک شفاعت، یعنی این انسان با آنها جفت می‌شود.

شَفَاعَتِ مَشْرُوطِ بَهْ گَوَاهِي دَادَن بَه حَقِ اسْت

زخرف ۸۶:

و در اختیار ندارند، آنان که می‌خوانند به غیر
 از او، شفاعت را
 جز آنان که گواهی داده‌اند به حق و هم آنان
 می‌دانند

شهادت به معنای عین‌الیقین است و سپس خبر دادن از آن. بناءبراین

۱: ملاحسین کاشفی در تفسیر خود در ذیل آیه، این حکایت از کشف الاسرار میبیدی را آورده است که قمشاد دینوری قدس سره در حال نزع بود. درویشی پیش وی ایستاده دعاء می‌کرد که خدایا بر او رحمت کن و بهشت او را کرامت کن! قمشاد بانگ بر او زد که ای غافل، سی سال است که بهشت را با شرف و عزت و حور و قصور بر من جلوه می‌دهند، من گوشه چشم همت بر او نیفکنده‌ام، اکنون بر درگاه قُرب می‌روم، زحمت خود آورده‌ای و برای من بهشت و رحمت می‌خواهی؟!
 باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا بی جمالش روضه جنت چه کار آید مرا؟

چنین رؤییتی و اخبار از آن نمی‌تواند چیزی جز بیان حقیقت باشد.^۱ یعنی نامه اعمال صالح و طالح را مشاهده می‌کند و سپس اقدام به شفاعت می‌نماید و بر اساس آن حقیقتی که رؤیت کرده است گواهی می‌دهد.

شفاعت مشروط به خشنودی خدا است

نجم ۲۶:

و چه بسیار است فرشته در آسمانها^۲
 که سود نبخشند شفاعتشان چیزی
 جز پس از آنکه اذن فرماید خدا
 برای آن کس که بخواند و خشنود باشد

طه ۱۰۹:

آن روز (مردمان) پیروی کنند کس را که فراخوانده
 (ایشان) است هیچ کژی نیست مر او را (نه در
 پیروی و نه در فراخوان)
 فرودی گرفت آواها برای رحمان
 پس تو نشنوی جز زمزمه‌یی^۳
 آن روز سود نبخشند شفاعت
 جز آن کس که اذن فرموده است مر او را رحمان
 و خشنود گشته است از گفتارش^۴

می‌گوید ای پیامبر صدایی نمی‌شنوی جز زمزمه‌یی، و کسی را جرأت بلند صحبت کردن نیست! اگر به حقیقت کسی جرأت آن ندارد که بلند صحبت کند، ما چگونه قیامت را در ذهنمان مجسم می‌کنیم که توقع و امید به شفاعت داریم. » «(اسراء: ۷۱)» «روزی که فرا می‌خوانیم همه مردم را به پیشوایان نشان». آیا اعمال ما بگونه‌یی هست که در آن روز داخل

۱: از میان آیات عدیده حداقل به آیات ۱۳۵ نساء و ۸ مائده توجه شود.

۲: هر چه فرشته در آسمانها است.

۳: آنجا فقط صحبت‌های درگوشی است؛ وای مگر ما در دنیا چه کردیم؟! اینجا چه هنگامه‌یی است؟! چه خواهد شد؟! چه عذابی در انتظار ماست؟! و ...

۴: یعنی امر به معروف و نهی از منکر را درگفتار انجام داده باشد.

صفی بایستیم که پیامبر اسلام جلو آن ایستاده و ائمه پشت سرش؟! اگر در آن صف قرار نگرفتیم، با توجه به اینکه خدا می‌گوید: ای پیامبر صدایی نمی‌شنوی جز زمزمه‌یی! و همه صداهای در برابر رحمان فروکش می‌کند و خاشع می‌شود، آیا کسی از میان این صف می‌تواند صدایش را به گوش پیامبر یا یکی از ائمه برساند که از او طلب شفاعت کند؟!

توجه کنید! در قیامت با وصف چنین صحنه‌یی، خدا را با صفت «رحمانیت» می‌خواند، دوبار هم این صفت را مطرح می‌کند، یعنی اگر خدا کسی را عذاب کرد، با توجه به صفت رحمانیت عذاب می‌کند. پس ببینید این بنده‌یی که عذاب می‌شود، چه کرده است که نتوانسته صفت الهی رحمانیت را شامل حال خویش گرداند. خدا دوست ندارد عذاب کند، می‌خواهد ببخشد، اما خدا در شرایطی می‌بخشد که عمل صالح باشد. ای پیامبر تو مجازی نمره قبولی بدهی، ولی به کسانی که به اندازه قابل قبول خوانده و نوشته‌اند، می‌خواهی ارفاق کنی، خیلی خوب، نوزده را بیست کن، هجده را نوزده کن، هفده را هجده کن، اما نمی‌توانی به نمره چهار رتبه قبولی دهی! اگر قرار است نمره ۴ قبول شود یا نمره ۹ بیست شود، پس امتیاز امیرالمؤمنین و سید الشهداء که بیست گرفته‌اند، چه می‌شود؟ این دو تا که یکی نمی‌شوند! رحمان اجازه داده است پیامبر و ائمه اوراق را تصحیح کنند اما نه اینکه اذن داده باشد، بی‌کش و پیمان، نمره قبولی بدهند.

انبیاء ۲۵ تا ۲۸:

و نفرستادیم پیش از تو رسولی را

جز آنکه وحی کنیم بر او

که نیست هیچ معبودی جز من پس بپرستیدم^۱

و گفتند: برگرفته است خدای رحمان فرزندی را

پاکیزه است او، بلکه ایشان بندگانی کرامت یافته‌اند^۲

۱: اولین گام در قبول ایمان، نفی شرک است. ذات انسان پرستنده است، بناءبراین خداوند

از او می‌خواهد که پرستش خویش را منحرف نکند و به سمت غیر خدا نرود.

۲: در این گروه از آیات، قرآن تأکید می‌کند که عیسی (ع) نیز بنده خداست، اما

بنده‌یی است مکرم و بزرگوار، زیرا خود را به اوج رسانده است و این تعالی ضرور

به معنای اتخاذ ولد نیست.

از او پیشی نمی گیرند در گفتن^۱
 و ایشان فقط به فرمان او عمل کنند
 می داند آنچه در پیش روی دارند و در پشت سر
 شفاعت نکنند جز آن کس را که از او خشنود باشد^۲
 و ایشان از بیم (ناخشنودی) او هراسناکند^۳

خدا از چه کسانی خشنود است؟

در آیاتی که گذشت شفاعت به خشنودی خدا منوط شده است. آیا خدا از شراب‌خوار راضی است؟! آیا از زناکار راضی است؟! آیا از ظالم راضی است؟! آیا می‌شود با نماز و روزه استیجاری خشنودی خدا را بدست آورد؟! پس چطور ما با این همه صفات بد، که هیچ یک رضای الهی را در پی ندارد، امیدوار به شفاعت هستیم؟!

حال می‌خواهیم ببینیم خداوند از چه کسانی راضی و خشنود است و از چه کسانی ناخشنود و خشمگین. اما قبل از وارد شدن به بررسی آیات مربوط به رضای الهی، این توضیح ضروری به نظر می‌رسد که؛ خشنودی و خشم خدا با خشنودی و خشم انسانها متفاوت است. خشنودی و خشم خدا جزء ذات اوست، و از این جهت جزء ذات نظام عالم است. به عنوان مثال وقتی ما خارج از چهارچوب نظاماتی که خداوند تعیین کرده خانه بسازیم، زلزله خرابش

۱: خصوصیت بندگان بزرگوار خدا این است که در زمینه هدایت بشر از خدا پیشی

نمی‌گیرند و از جانب و به نظر خود به نام دین حرفی نمی‌زنند. »

«(نساء۱۷۱)، «ای اهل کتاب در دینتان غلو نکنید». اینها همه

سخت‌گیری‌هایی که در مسائل دینی پیش آمده و جوانها را از دینداری گریزان کرده به علت سبقت در قول الهی است، یعنی خدا حکمی داده و ما آن را داغ‌تر و چرب‌تر کرده‌ایم. ما باید از خطباء و اهل منبر بخواهیم که فقط امر خدا را ابلاغ کنند آن هم به استناد آیات قرآن. مثلاً نماز و روزه استیجاری مصداق سبقت از قول خداست، کجای قرآن چنین موضوعی آمده است؟!

۲: بندگان بزرگوار و محترم نزد خدا، که به جهت خوبی‌شان، پندار برخی از مردم این بوده و هست که فرزندان خدا هستند، شفاعت کسی را نمی‌کنند جز آن که خدا از او راضی باشد، فقط!

۳: دائم دلشان لرزان است که مبدا اعمالشان متضمن خشنودی خدا نباشد، بناءبراین بیشتر کوشش می‌کنند.

می‌کند، و این خراب شدن خانه خشم خداوند است.^۱ این طور نیست که خدا خشمگین شود سپس اراده کند که خانه خراب شود. سایر صفات خداوند هم همین طور است، از این جهت است که می‌گویند صفات خدا ذاتی اوست، و به همین جهت هم تقدم و تأخر ندارد، یعنی نمی‌توانیم بگوییم خداوند اول مهربان است، بعد خشمگین. یا اول آفریننده است، بعد نابود کننده، نه هر دوی آنها با هم است.

اما آیات مربوط به رضای الهی:

آل عمران ۱۶۲ و ۱۶۳:

پس آیا آن کس که پیروی کند خشنودی خدا را
همانند کسی است که گرفتار آمده است به خشمی از خدا
و جایگاهش جهنم است و چه بد سرنوشتی است
اینان درجائند نزد خدا
و خداوند بینا است به آنچه می‌کنند

پس اولاً دو انسانی که هر دو در دنیا کار می‌کنند، هر دو در تأمین معاش خویش کوشش می‌کنند، اما یکی در جهت خشنودی خدا و دیگری نه، از نظر خداوند یکسان نیستند. همانگونه که هر دو فرزند آدم قربانی کردند، از یکی پذیرفته شد و از دیگری مورد قبول قرار نگرفت و این جریان تا پایان دنیا همچنان ادامه دارد.^۲ ثانیاً، باید ببینیم خشنودی و خشم خدا در چیست؟!

۱: شخصی پرسیده بود؛ آیا زلزله‌ها مثل زلزلهٔ بم، غضب و عذاب الهی هستند؟ آری! آنها نیز غضب الهی هستند، زیرا خداوند به ما عقل و علم داده تا در مناطق زلزله‌خیز، شهرها و خانه‌ها را نسازیم یا حداقل با خصوصیات مورد نیاز بسازیم. جالب است بدانید حدود یک ماه پس از زلزلهٔ بم، روزنامهٔ شرق از قول رئیس ژئوفیزیک دانشگاه تهران، از قول رئیس هلال احمر، از قول وزیر کشور، و همچنین از قول چند دانشمند زلزله‌شناس، نقل کرد که زلزلهٔ بم از سه ماه قبل قابل پیش‌بینی بوده است. رئیس ژئوفیزیک هم می‌گوید: یک هفته قبل از زلزله، مردم بم با ما تماس می‌گرفتند و می‌گفتند: صداهای عجیب و غریب از زمین می‌شنوند! بناءبراین همه در آن واقعه گناهکار بودند، زیرا »

(انفال ۲۵)، «و بپرهیزید از فتنه‌یی که نرسد آن کسان را که ستم کردند از شما فقط».

۲: به لوح فشردهٔ تفسیر ترتیبی قرآن، سورهٔ مائده، آیات ۲۷ به بعد مراجعه کنید.

عمل صالح ؛ موجب خشنودی خدا است بینه ۷ و ۸ :

همانا آن کسان که ایمان آوردند و عمل کردند
درستی‌ها را
هم اینان بهترین آفریدگانند
پاداششان نزد پروردگارشان باغهای جاودانگی است
که جاریست از زیر درختانش نهرها
جاودانند در آنها برای همیشه
خشنود است خدا از آنها
و خشنودند آنها نیز از او
این از برای آن کس است که بیم داشت پروردگارش را^۱

نمل ۱۹ :

و (سلیمان) گفت: ای پروردگار من
مرا بر آن وادار تا سپاس گویم داده‌ات را
که ارزانی داشتی بر من و نیز بر پدر و مادرم^۲
و کار چنان به صلاح آورم که تو خشنود گردی از آن
و جایم ده به رحمت خویش در میان بندگان
شایسته خود

توجه کنید! سلیمان زمانی از خدا می‌خواهد که او را، به سبب رحمتش،
وارد بندگان شایسته‌اش گرداند که عمل صالح انجام داده است، عملی که
خشنودی خدا را در پی داشته است.

۱: آیا ممکن است کسی مرتکب گناه شود و سپس بگوید من از پروردگارم بیمناک
بودم و به همین جهت ربا خوردم یا رشوه گرفتم، دروغ گفتم و ظلم کردم، به حقوق
مردم تعدی کردم و کم‌فروشی نمودم؟!
۲: مطرح شدن خانواده در اینجا و نقش آن در تربیت فرزندان بسیار مهم است.
سلیمان کسی است که در دامان پدر و مادر و خاندان رسالت تربیت شده است، به
گونه‌یی که می‌تواند با شهامت از خداوند بخواهد که پدر و مادرش را بیمارزد و شاکر
باشد نسبت به نعمتی که خدا به آنها داده است، و این نعمت هدایت است که بالاترین
مرتبه نعمتها را دارا است که با بهره‌مندی از آن توانستند سلیمان را تربیت نمایند.

احقاف ۱۵ و ۱۶:

(انسان رشد یافته) گفت: ای پروردگار من
 مرا بر آن وادار تا سپاس گویم داده‌ات را
 که بر من ارزانی داشتی و نیز بر پدر و مادرم
 و کارچنان به صلاح آورم که تو خشنود گردی از آن
 و به صلاح آورزادگان مرا^۱
 که من از روی آورند گانم به سوی تو
 همانا من از تسلیم شد گانم (به فرمان تو)
 ایشانند که ما می‌پذیریم از آنها
 بهتر از آنچه عمل کرده‌اند^۲
 و در می‌گذریم از بدیهایشان
 در حالی که در اصحاب بهشتند
 وعده‌ راستی است که به آنها داده می‌شد

توجه کنید! خارج از چهارچوب جهان بینی قرآنی، عمل صالح انجام نمی‌گیرد. اعمال صالح به طور انفرادی ممکن است تحقق بی‌پذیرند، مثلاً کسی ممکن است کار خوبی انجام بدهد، اما نیتی غیر از رضای خدا داشته باشد، به عنوان مثال، نیتش کسب شهرت در میان مردم، یا منافع مادی مورد نظرش باشد. هر چند ممکن است آثار این گونه‌ها کارها خوب باشد، اما نیت شرط است. یکی از عیوب اعمالی که بدون نیت در جلب رضای خدا انجام می‌شود این است که اگر منفعت مورد نظر عامل را تأمین نکند، ره‌ایش می‌سازد. مثلاً

۱: انسان صالح از خدا می‌خواهد همان طور که پدر و مادرم مرا تربیت کردند و به جایی رساندند که بتوانم شاکر نعمتهای تو باشم و عمل صالح انجام دهم، به من نیز توانی عطاء کن تا فرزندانم تربیت کنم که تا قیام قیامت از ذریه‌ام خشنود باشی. دقت کنید انسان به چه کیفیتی باید فرزندانش را تربیت کند تا به این اطمینان برسد که ذریه‌اش نیز درست تربیت می‌شوند و به خوبی تربیت می‌کنند!

۲: مرحوم مهندس بازرگان در یکی از امتحانات به شهید چمران نمره ۲۲ داده بود. نمره برگه شهید چمران ۲۰ بوده و ۲ نمره هم به خاطر خط خیلی خوب اضافه نموده و نمره ۲۲ در کارنامه درج گردیده بود. این امر به جهت بی‌سابقگیش مشهور است و مصداق پاداش بهتر از عمل است.

شخصی پنج سال در اداره‌ی عمل صالح انجام می‌دهد، اما اگر به او ترفیع ندهند، رها می‌کند و حتی ممکن است به ورطهٔ انجام اعمال خلاف بیفتند. اما اگر نیت او جلب خشنودی خدا باشد، حتی اگر تنزل مقام هم پیدا کند، بر انجام همان اعمال صالح پافشاری می‌کند. بناءبراین اعمال صالح بدون داشتن نیت خشنودی خدا، و یا به عبارت دیگر، خارج از چهارچوب جهان‌بینی توحیدی، منتج نتیجهٔ مطلوب نمی‌باشد.

صدق؛ موجب خشنودی خدا است

مأئده ۱۱۹:

فرموده است خدا این روزی است که سود
بخشد راستگویان را راستگویی‌شان
مرایشان را باغهایی است که جاری است زیر
(درختهای) آن جوی‌ها
جاودانه‌گاند در آنها برای همیشه
خشنود است خدا از آنان و خشنودند آنها از او
این است رستگاری بزرگ

پس خدا از کسانی خشنود است که هدایت الهی را پذیرفته و به آن عاملند، یعنی در عمل صادقند و ذره‌ی از ریاء و شرک در عملشان مشهود نیست. هیچ عملی را از سر ریاء با بندگان یا شرک به خدا انجام نمی‌دهند. آنها هم خشنودند که خداوند، پیامبر و کتاب فرستاده و هدایتشان فرموده است و به سبب عمل به این هدایت جایگاه نیکویی یافته‌اند و این پیروزی و رستگاری بزرگ است. آری! رستگاری فقط در عمل به هدایت الهی نصیب می‌گردد.

و اما در روز قیامت، آن چیزی که نفع می‌رساند راستگویی و راست‌کرداری اهل ایمان است. البته اهل صدق هم درجات دارند، ممکن است یکی اهل صدق باشد و دروغ نگوید، ولی در دفاع از حق ساکت باشد، پس آن صدق در

۱: مهم این است که بپذیریم کلام منسوب به خدا، یعنی قرآن، عین گفتهٔ خداوند است و سخن پیامبر و زید و عمرو و امام و مجتهد و مانند اینها نیست. هدایت بشر باید مبتنی بر قول خدا باشد.

اینجا چندان نفعی نمی‌رساند، در مقابل آنهایی که راستی در گفتار و کردار دارند و از حقیقت دفاع می‌کنند، صدقشان مؤثرتر است و درجات بالاتری دارند. بناءً بر این صدق در الگو بودن متجلی می‌شود و همان طور که پیامبر شاهد و الگو است، بشارت دهنده و انذار دهنده است، مؤمنان نیز باید از او پیروی عملی نمایند. در این صورت است که صدق هم در دنیا و هم در آخرت مؤثر است و نفع می‌رساند.

این آیه تمام آنچه را که خارج از چهارچوب هدایت الهی است، و ما به عنوان نفع‌رساننده پذیرفته‌ایم، نفی می‌کند. ما بی‌توجه به این آیات، چه همه ثواب برای خود درست کرده‌ایم! ثواب برای روخوانی صرف قرآن، چه فهم کنیم چه نکنیم! این گونه اعمال نه تنها هیچ سودی ندارد، ضرر هم دارد و عمده‌ترین خسارتش هم این است که ما خود را اهل نجات تلقی کرده‌ایم، در حالی که اهل عذاب بوده‌ایم! آری! در آخرت فقط صدق صادقان نافع است. باید در ایمان صادق بود، به راستی ایمان آورد. صدق در ایمان هم از آثار گفتار و رفتار انسان مشخص می‌شود. اول باید به زبان اظهار ایمان نمود تا مردم بدانند که ما اهل این مکتب هستیم و بعد هم باید عمل کنیم تا همه بدانند که راست گفته و می‌گوییم که ایمان آورده‌ایم.

دوستی نکردن با دشمنان خدا و رسول؛ موجب خشنودی خدا است مجادله ۲۲:

(ای پیامبر) تو نمی‌یابی مردمانی را که ایمان آورده باشند به خدا و روز آخر
آنگاه مودت کنند با کسی که دشمنی کرده
است با خدا و رسول او^۱
حتی اگر بوده باشند پدرانشان، یا فرزندانشان
یا برادرانشان، یا خاندانشان
هم آنانند که (خدای) نبشته بر دلهاشان ایمان را

۱: یکی از مصادیق دشمنی با خدا و رسول تمسخر دین و به بازی گرفتن کتاب الهی و تعلیمات او است و نیز عمل نکردن به آنها.

و مؤیدشان ساخته است به روحی از خود^۱
 و اندرون کند ایشان را به باغهایی که جاری
 است از زیر (درختهای) آن جویها
 جاودانگانند در آن
 خشنود گشته است خدا از ایشان
 و خشنود گشته‌اند از او
 هم آنان هستند حزب خدا
 آگاه باش که فقط حزب خدا همان رستگارانند

عمل انسان باید به گونه‌یی باشد که اول خودش خشنود گردد و چنین
 خشنودی وقتی است که نتایج تبعیت و اطاعت از خدا را ببیند و بگوید چه
 خوب شد حرام نخوردم، دروغ نگفتم، زنا نکردم، و چه خوب شد عفت را
 حفظ کردم، رشوه ندادم و رشوه نگرفتم، و چه خوب شد ظلم نکردم.
 دوم آنکه خدا هم از او راضی است و می‌گوید: آفرین! دیدی درس
 خواندی و بیست گرفتی! دیدی گفتم سخت است ولی تحمل همین سختی‌ها
 پذیرفته شدن تو را در پی داشت! اینجاست که خدا در جواب فرشتگانی که
 به خلقت انسان اعتراض می‌کنند می‌گوید: «
 من می‌دانم چیزی را که شما نمی‌دانید».

ممتحنه ۱:

ای کسانی که ایمان آورده‌اند
 مگیرید دشمن من و دشمن خود را به دوستی
 که اظهار کنید برایشان مودت را
 و هر آینه کافر گشته‌اند به آنچه که آمده است بر شما
 از حق
 بیرون می‌کنند رسول را و شما را (از خانه‌هایتان)

۱: «(انفال ۹)، «هنگامی

که فریادرسی طلب کنید از پروردگارتان پس پذیرای شما گشته که من
 امدادرسان شمایم به هزار فرشتهٔ صف کشیده». «استغاثه» یعنی فریادرسی
 خواستن. آری! کسی که فقط از خدا کمک بخواهد مؤید به روح الهی است. خدا
 پیامبر را هم به جبریل تأیید نمود و جبریل بخشی از روح الهی است.

زیرا که ایمان می‌آورید به خدای پروردگارتان
 اگر خارج شده‌اید به جهاد در راه من
 و نیز جلب رضای من
 (پس آیا) نهان می‌دارید با ایشان (اظهار) مودت را؟!^۱
 و حال آنکه من داناترینم به آنچه پنهان می‌دارید یا
 آشکار می‌سازید
 و هر کس که چنین کند از شما
 هر آینه گمراه گشته است از راستی راه

مهاجرت و کشته شدن در راه خدا؛ موجب خشنودی خدا است

حج ۵۷ تا ۵۹:

و آنان که کافر شدند - حق را به باطل پوشاندند - و
 دروغ انگاشتند آیات ما را^۲
 پس آنان را است عذابی خارکننده^۳
 و آنان که هجرت کردند در راه خدا^۴

۱: شایسته است از پادشاهان و رؤساء جمهور مسلمانها پرسیده شود که چرا در خفاء با کسانی که دستهایشان تا مرفق به خون مسلمانها آغشته است طرح دوستی می‌افکنند؟!

۲: دروغ پنداشتن آیات چیزی جز بی‌اعتنایی و عمل نکردن به دستورات خدا نیست. مثلاً خداوند فرمان داده که دروغ نگوئید، ربا نخورید، رشوه ندهید. ولی ما بهانه می‌آوریم و می‌گوییم؛ امروز بدون این چیزها زندگی نمی‌چرخد! مگر می‌شود در این زمانه دروغ نگفت! رشوه نداد! ربا نخورد؟!

۳: اگر وضع یک نفر، یک خانواده، اهل یک شهر یا کشور همراه با اهانت و تحقیر باشد، از منظر قرآن علت آن تکذیب آیات الهی است.

۴: مهاجرت هم می‌تواند معنوی باشد هم مادی. ابتداء باید مهاجرت معنوی صورت گیرد، یعنی انسان باید بار سفر ببندد و از جایگاه صفات زشت و پلید سفر کند و به سمت صفات نیکو و پسندیده کوچ نماید، و این بهترین هجرت است. بعد از هجرت معنوی، حال اگر دید که در اثر این هجرت، در نقطه جغرافیایی موجود نمی‌تواند زندگی کند، برای جلب خشنودی خدا به جایی برود که او را با این صفات پسندیده پذیرا باشند و بتواند زندگی کند.

سپس کشته شدند یا مردند
 حتماً روزی دهد آنان را خدا، روزی نیکو
 و همانا خدا، هم او است بهترین روزی دهندگان
 هر آینه در آورد آنان را به جایگاهی که خشنود گردند از آن
 و همانا خدا حتماً دانایی بسیار خویشتن دار است^۱

خداوند به کسانی روزی نیکو می‌دهد که حتماً از آنها خشنود باشد. پس مهاجرت و کشته شدن در راه او موجب رضامندی و خشنودی او است. و این نیز بسیار مهم است که این حقیقت در جهان بینی ما قرار گیرد که خدا بهترین روزی دهندگان است. وقتی چشم ما دنبال دست مردم باشد و آیات الهی را برای کسب ثروت بیشتر تکذیب کنیم، قطعاً خدا را بهترین روزی دهنده نمی‌دانیم. اگر در جهان بینی ما چنین اعتقادی راسخ گردد که خدا بهترین روزی دهنده است، آنگاه می‌توانیم بهترین روزیها را از دست خدا بگیریم و از آنها بهره‌مند شویم. و بهترین نعمت، برخورداری از هدایت الهی است که توسط انبیاء به انسانها ابلاغ شده است. او تمام روزیهای مادی را در جهت استفاده از نعمت هدایت الهی داده است. اگر اعمال انسانها در راستای جهان بینی الهی باشد، در اثر بهره‌مندی از روزیهای بهترین روزی دهنده و بهترین نعمت او که همان هدایت الهی است، خداوند آنها را به جایگاهی رهنمون می‌شود که خشنود گردند، و طبعاً خداوند هم از آنها راضی و خشنود است.

کفر، قتل انبیاء، نافرمانی خدا و رسول و تجاوز از حد؛ موجب خشم خدا است
بقره ۶۱:

و محتوم گشت بر آنان خاری و درماندگی
 و گرفتار آمدند به خشمی از خدا
 این بدان سبب بود که پیوسته کفر می‌ورزیدند
 به نشانه‌های خدا

۱: در اینجا دو صفت «علیم» و «حلیم» آمده است و منظور این است که ای انسان مبادا گمان ببری که بدون علم و حلم، به بهشت می‌رسی! باید در پیمودن راه هدایت، دانا و خویشتن دار باشی.

و می‌کشند پیامبران را به ناحق
بدان سبب که نافرمانی کردند و پیوسته تجاوز از
حد می‌نمودند

خداوند بر تمام اعمال انسان آثاری مترتب نموده که اگر از راه درست، خارج شود، نتایج بدی نصیبش می‌شود، پس خشم خدا مانند رحمتش در نظام عالم نهفته است و وقتی انسان خود را از زیر چتر رحمت الهی خارج نماید، در دایره غضب خداوندی قرار گرفته و آثار آن بر او مترتب می‌گردد.

چرا انسانها دچار خشم الهی می‌شوند؟ به جهت اینکه به نشانه‌های خدا پیوسته کفر می‌ورزند و به ناحق پیامبران را می‌کشند. آری! ما نیز پیامبران را با بی‌اعتنائی به تعالیمشان می‌کشیم! دین آنها را زیر پا له می‌کنیم! »

«(بقره ۱۰۱)، «بیفکندند گروهی از آنان که

داده شدند کتاب، کتاب خدا را پشت سرهاشان». آری! این هم کشتن نبی است! مگر عصیان و نافرمانی چیست؟! مثلاً من به شما بگویم؛ یک لیوان آب بیاورید، شما هم همین را تکرار کنید؛ یک لیوان آب بیاورید، دیگری هم بگوید؛ یک لیوان آب بیاورید، همه بگویند؛ یک لیوان آب بیاورید، ولی سرانجام آورده نشود، آیا فرمان برای گفتن بود یا اجراء؟! قرآن خواندن ما هم همین طور است! خدا گفته است این کارها را انجام دهید، ولی ما فقط از روی این فرامین می‌خوانیم! و آنچه را که خدا به اجراءش فرمان داده پیوسته فقط تکرار می‌کنیم! یک لیوان آب بیاورید! یک لیوان آب بیاورید! آب را باید آورد و نیاوردن آب عصیان است! اکنون با وجود چنین عصیانی، آیا شفاعت می‌تواند شامل حال ما شود؟! مهم این است که چه کسی آب را می‌آورد! خدا می‌پرسد: کدام یک از شما آب را آوردید؟ اینجاست که حسین برمی‌خیزد و می‌گوید: من! و او رستگار است.

آل عمران ۱۱۲:

محتوم گشت برآنان خاری هر جا که باشند
مگر با تمسک به ریسمانی از خدا و ریسمانی از مردم^۱

«(آل عمران ۱۰۳)، «و چنگ زنید به ریسمان خدا

:۱»

همگی، و پراکنده نگردید.»

و گرفتار آمدند به خشمی از خدا
 و محتوم گشت بر آنان درماندگی
 این بدان جهت بود که پیوسته کفر می‌ورزیدند به
 آیات خدا (حق را به باطل می‌پوشاندند)
 و می‌کشتند انبیاء را به ناحق
 بدان سبب که نافرمانی کردند و پیوسته تجاوز از حد
 می‌نمودند

پس تمسک به ریسمان خدا و ریسمان مردم خشنودی خدا را در پی دارد،
 و کفر ورزیدن به آیات خدا و کشتن انبیاء به ناحق یعنی بی‌اعتنائی به تعالیم
 آنها و نافرمانی خدا و تجاوز از حدود، خشم خدا را موجب می‌گردد.
نساء ۴۲:

در آن روز دوست دارند آنان که کفر ورزیدند (حق
 را به باطل پوشاندند)
 و نافرمانی کردند رسول را
 که هموار کرده شود بر آنان زمین (دهان باز کند و
 آنها را ببلعد)
 و نتوانند پوشیده دارند از خدا سخنی را

غافر (مؤمن ۱۹ تا ۲۲):

می‌داند خیانت چشمها را^۱
 و نیز آنچه را که پوشیده می‌دارند سینه‌ها
 و خدا داوری کند به درستی
 و کسانی که می‌خوانند جز او را
 داوری نتوانند کرد به چیزی
 همانا خداوند است شنوای بینا
 آیا سیر ننموده‌اند در زمین که ببینند
 چگونه بوده است عاقبت آن کسان که بودند پیش از آنان
 هم آنان بودند بسیار از ایشان نیرومندتر

۱: خدا حتی می‌داند اگر چشمی به خیانت دچار کژی گشته باشد.

و پُر آثارتر در زمین

پس برگرفت ایشان را خدا به گناهانشان

و دیگر نبود مرایشان را از سوی خدا هیچ نگاهداری!

بناءبراین با بررسی آیاتی در این زمینه که چه چیزهایی باعث خشنودی یا خشم خدا می‌شوند، این نتیجه حاصل می‌گردد که خدا از کسانی خشنود است که به او، آخرت، کتاب، پیامبران و فرشتگانش ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و به آیات پروردگارشان کفر نورزند و حق را کتمان نکنند و عصیان و نافرمانی خدا پیش نگیرند و از حدود خود تجاوز نمایند و پیامبران را به ناحق نکشند، و به عبارت دیگر به تعالیم آنها بی‌اعتنائی نکنند، صدق در گفتار و رفتار داشته باشند، در برابر پروردگارشان خاشع باشند، با دشمنان خدا و پیامبرش و مؤمنان طرح دوستی نیفکنند حتی اگر از خویشاوندانشان باشند، به ریسمان خدا و ریسمان مردم تمسک جویند و ...

حال با توجه به اینکه اذن الهی قوانینی است که خداوند بر نظام آفرینش حاکم کرده است، و تغییر ناپذیر، تبدیل ناپذیر و تحویل ناپذیرند، و اگر انسانی خارج از آن قوانین حرکت کند، به آن نتایجی که خداوند تحت عنوان اذن مقرر فرموده و به پیروی از آنها حاصل می‌گردد، دست نمی‌یابد. به عبارت دیگر، اذن الهی ناتج و ناشی از عمل انسان است، نه از کلام او، و آنچه در قیامت نصیب انسان می‌شود، عملی است که در این دنیا انجام داده است، همانگونه که رسول خدا (ص) فرمود: «

است که بازگردانیده می‌شود به سوی شما». و نیز آنکه خداوند از کسانی راضی و خشنود است که ایمان می‌آورند و عمل صالح انجام می‌دهد و به طور کلی عمل صالح است که موجب رضای خدا می‌گردد، و رضای خداوند هم موجب پذیرش و اذن به شفاعت است، و همانگونه که در مباحث پیشین نشان دادیم، به جهت اینکه ایمان بدون عمل، نه در دنیا مفید فایده است و نه در آخرت قابل دریافت اجر و پاداش، در اینجا می‌پردازیم به آیاتی در باب ایمان و عمل و اینکه چه اعمالی در پیشگاه خدا پذیرفته می‌شود.

در مباحث پیشین آیاتی را بررسی نمودیم که تأکیدش بر این بود که کسانی که عصیان و نافرمانی امر پروردگار می‌کنند، حتی اگر اسماً تابع یکی

از انبیاء و ادیان باشند، مثلاً مسیحی یا یهودی و یا مسلمان باشند، نمی‌توانند، به جهت این اسم، مورد رحمت الهی قرار گیرند، و تنها چیزی که به ازاء آن پاداش داده می‌شود، عمل صالح است. انسان نسبت به اعمالش پاسخگو است نه نسبت به کلامش! مشکلی که همیشه در میان بشر بوده و اصلاً تفاوت اهل ایمان با اهل نفاق در همین مسأله می‌باشد، این است که اهل نفاق به زبان ایمان آورده‌اند و حتی ممکن است در بسیاری از موارد، بر حسب ظاهر، برای جا باز کردن در میان مردم، کارهایی را انجام دهند و حتی سخنانی را خیلی داغ‌تر بگویند، که آن عملها و سخنها از دین نیست، ولی آنها را منسوب به دین می‌کنند! آنچه قطعی و بدیهی می‌باشد این است که در آخرت، پاداشی بر این گونه کارها و رفتارها مترتب نخواهد بود، چرا که دورویی و نفاق بوده است. اما آن کسی که ایمان حقیقی دارد، ممکن است اصلاً سخن هم نگوید، ولی به او امر الهی عمل کند و از نواهی او دور شود.

تأکید قرآن بر عمل صالح، تبعیت همه از خدا - از پیامبر گرفته تا کسانی که به او ایمان می‌آورند - و عدم عصیان در برابر فرمان الهی است و اینها بخش عمده‌یی است از جهان‌بینی توحیدی اسلام که فرهنگ قرآن آورده تا در میان مسلمانها ساری و جاری نماید. اگر تبعیت و اطاعت و عدم سرپیچی و نافرمانی از خدا و رسولش اساس دین‌داری نباشد، آیا می‌شود فقط به صرف اظهار زبانی به ایمان و انجام شکلی چند عمل عبادی، مثل نماز و روزه به تنهایی، و بدون انجام اعمال اصلاح‌کننده، اهل فلاح و رستگاری باشیم؟! پاسخ منفی است! تا کسی اهل تبعیت و اطاعت از فرامین خدا و رسولش نباشد و اهل عصیان باشد، به فلاح و رستگاری نمی‌رسد. متأسفانه ما به آیات قرآن کم التفات و بی‌توجه هستیم. ما با عمل صالح فاصله گرفته‌ایم و رو به دین‌داری زبانی و اعمال ظاهری صرف آورده‌ایم.

حال به بررسی و توضیح آیاتی دیگر در این زمینه می‌پردازیم:

عمل صالح ؛ لازمه ایمان است

یونس ۴ :

به سوی او است بازگشت شما همگی

و عده خدا درست است

همانا او آغاز می‌نماید آفرینش را
 سپس بازش می‌گرداند
 تا جزاء دهد کسانی را که ایمان آوردند
 و عمل صالح کرده‌اند به قسط^۱
 و آنان که کافر شدند مرایشان را شرابی است از آب داغ
 و عذابی است دردناک به سبب کفری که می‌ورزیدند

روم ۱۴ تا ۱۶:

و روزی که به پا شود ساعت، همان روز پراکنده
 می‌گردند
 پس آنان که ایمان آوردند و عمل کردند درستی‌ها را
 پس هم آنان در باغی دلشاد می‌شوند
 و اما آن کسان که کافر شدند
 و دروغ انگاشتند آیات ما و دیدار آخرت را
 پس آنان در عذاب گرد آورده شد گانند

انعام ۱۵۸:

آیا چشم به راه چیزی جز اینند که برایشان
 درآیند فرشتگان؟
 یا که آید پروردگارت؟
 یا که آید برخی نشانه‌های پروردگارت؟^۲
 آن روز که آید برخی نشانه‌های پروردگارت
 سودی نرساند کسی را ایمان آوردنش
 که ایمان نیاورده است پیش از این
 یا بدست نیاورده است در ایمانش خیری را
 بگو (ای پیامبر) منتظر بمانید ما هم از
 منتظرانیم (تا ببینیم چه خواهد شد)

۱: «قسط» یعنی ذره‌یی از این کفه به کفه دیگر نمی‌رود، عمل به مناصفه و انصاف و عدل.

۲: آیات پروردگار یا آیات کتاب است و یا نشانه‌های عذاب و یا پدیده‌های دیگر.

دقت کنید! خداوند ایمان آوردن بعد از آمدن عذاب را رافع عذاب نمی‌داند. در دنیا ممکن است انسان با مصیبتی مواجه شود و فکر کند از طرف خدا است، آن وقت بگوید؛ حالا ایمان آوردم! اما این ایمان آوردن دیگر موجب بر طرف شدن آن عذاب نمی‌شود، باید از قبل ایمان آورد که عذاب می‌رسد! باید از قبل ایمان آورد که نظام اسباب بر عالم حاکم است و اگر علت‌هایی فراهم شود، معلول‌هایشان قطعی است! و عذاب‌های الهی چیزی جز معلول‌های ناشی از یک سلسله اعمال و علت‌ها نیستند. مثلاً وقتی شیر گاز باز بماند و منجر به خفه شدن چند نفر شود، دیگر ایمان آوردن و دعاء و لابه کردن فایده‌ی نداشته و آنها را زنده نمی‌کند. ایمان این است که قبلاً دقت می‌کردی و می‌دانستی که گاز خفه کننده است تا این علت را بوجود نیاوری، حالا که بوجود آوردی، آثارش را می‌بینی. به همین دلیل هم قرآن می‌گوید:

« (انعام، ۱۲۹) » «و این چنین است که

مسلط می‌سازیم بعضی از ستمگران را بر بعضی دیگر به سبب آنچه بدست می‌آوردند»، یعنی ای مردم! شما علت بوده‌اید، ظالم از دل شما بیرون آمده، نه از دل زمین و آسمان! ابوسفیان و معاویه از میان همان مردمی که گروهی از آنها به پیامبر ایمان آورده و گروهی ایمان نیاورده بودند، بیرون آمدند.

در ضمن در این آیه خداوند دو گروه را ذکر می‌کند که ایمانشان نفعی به آنها نمی‌رساند؛ یکی آنان که پیش از نزول عذاب ایمان نیاوردند، دیگر آن کسان که در چهارچوب ایمانشان خیری کسب نکردند!

آل عمران ۸۶ تا ۹۱:

چگونه راه بنماید خدا قومی را که کفر ورزیدند

بعد از ایمانشان

و گواهی دادند که همانا رسول بر حق است

و آمد ایشان را دلایل روشن

و خدا راه نمی‌نماید قوم ستمکاران را

آنان سزای شان این است که بر آنان باد دورباش خدا

و فرشتگان و مردم، همگان^۱

۱: چرا همه مردم بر آنها لعنت می‌فرستند؟ چون موجب گمراهی همه مردم می‌شوند و می‌گویند اگر اسلام این است ما نمی‌خواهیم! این می‌شود لعنت مردم بر آنها.

جاودانگانند در آن (دورباش)، سبک نمی شود از
 آنان عذاب^۱
 و مهلتی هم نمی یابند
 مگر کسانی که بازگشتند پس از آن
 و (کار) به راست آوردند^۲
 پس همانا خدا است آمرزنده یی صاحب رحمت
 همانا آن کسان که کافر شدند بعد از ایمانشان
 سپس افزودند بر کفرشان
 هرگز پذیرفته نگردد توبه ایشان^۳
 و هم ایشان گمراهانند
 همانا کسانی که کافر شدند و مردند در حالی که
 (بودند) کافران^۴
 پس هرگز پذیرفته نگردد از هیچ یک از آنان به
 پُری زمین طلائی
 و چنانچه فدیة دهد آن را (بر کفر خویش)
 آنان را است عذابی دردناک
 و نیست ایشان را یاورانی^۵

- ۱: دنبال شخص خاصی در تاریخ نگردید، مصداقش خود ما هستیم، زیرا ما ایمان آوردندگان مخاطب قرآن هستیم و با ما سخن می گوید!
- ۲: یکی از مصداق توبه و اصلاح این است که مثلاً اگر به عده یی گفته ای: اگر اشک بریزید داخل بهشت می شوید، بروی تک تک آنها را بیابی و بگویی: من اشتباه کردم و آنها را از این راه کج و منحرف به راه راست آوری.
- ۳: چرا؟ زیرا »
 «(نساء: ۱۸)، «و نیست توبه مر آنان را که مرتکب می شوند بدیها را تا آن هنگام که فرا رسید یکی از ایشان را مرگ، (آنکه) گفت: همانا من توبه کردم اکنون».
- ۴: دقت کنید کفر در چهارچوب ایمان به خدا و پیامبر و قرآن اتفاق می افتد.
- ۵: در پاسخ به این آیات چه می گوییم؟! چطور حسین بن علی می تواند شفاعت کند، قرآن دارد یاری و نصرت دیگران را نفی مطلق می کند و همه چیز را فقط منوط به عمل می داند. ذکر و ورد وقتی بدرد می خورد که روح انسان را برای عمل بیشتر و بهتر تلطیف نماید.

پس ایمان بدون اطاعت و تبعیت عملی از خدا، رسول، کتاب و انجام عمل صالح پذیرفته نیست. در این گروه از آیات صفت غفران و رحمت الهی بعد از مرحله توبه و اصلاح آمده است. پس اگر خطاکاران در زمان حیاتشان توبه و اصلاح کنند، یعنی از خطاء و گناهی که می کرده اند باز گردند و گذشته خود را جبران کنند، غفران و رحمت خاص الهی شامل حالشان می گردد.

اعمال از چه کسانی پذیرفته می شود؟

مائده ۲۷ تا ۳۰ :

وتلاوت کن بر ایشان خبر دو فرزند آدم را به درستی
آن هنگام که (برای خدا) پیشکش کردند یک قربانی را
پس آنگاه پذیرفته شد از یکی از آن دو

و پذیرفته نشد از دیگری

(آنکه قربانیش پذیرفته نشده بود) گفت: هر آینه
من می کشم تو را

پاسخ داد؛ جز این نیست که می پذیرد خدا از پرهیزگاران

اگر بگشایی به سوی من دستت را تا بکشی مرا

نیستم من گشاینده دستم به سوی تو تا بکشم تو را

(زیرا) من می ترسم از خدای پروردگار جهانیان

همانا می خواهم که گرفتار شوی هم به گناه من و هم
به گناه خود^۱

پس آنگاه باشی از اصحاب آتش

و چنین است سزای ستمگران

پس هموار ساخت بر او نفس او کشتن برادرش را

پس کشت او را آنگاه شد از زیانکاران

اسامی هابیل و قابیل که در بین ما رایج است در قرآن نیامده است. در تورات نیز هابیل و قاین است. اما چرا قرآن از آن دو اسم نمی برد؟ زیرا در

۱: گناه من ()؛ یعنی گناهی که به سبب کشتن من مرتکب می شوی، و گناه خود ()؛ یعنی گناهی که پیش از این مرتکب شده ای و مربوط به قتل من نیست.

زبان عربی مذکر غلبه دارد، مثلاً وقتی می‌گویند: ابناء فلانی، دخترانش را هم در بر می‌گیرد. در فارسی هم وقتی می‌گوییم: آقا زادگان، دخترها را هم شامل می‌شود. پس وقتی قرآن می‌گوید دو فرزند آدم، یعنی تمام مردان و زنان عالم، چه آنها که بوده‌اند و چه آنها که هستند و خواهند بود. این زنان و مردان دو جریان فکری هستند که در جامعه بشری پیوسته حضور دارند، یکی تمام اعمالش روی به سمت خدا دارد، و نفس اماره به سوء خود را مدام قربانی می‌کند تا خشنودی خدا را بدست آورد، و دیگری می‌خواهد با انجام اعمال نادرست، خشنودی خدا را کسب کند، با ریاء، با نفاق، با فخرفروشی و مانند اینها، اما موفق نمی‌شود و خدا از او نمی‌پذیرد و اعمال او را بی‌نتیجه می‌سازد. بناءبراین یک جریان در فرزندان آدم، قاتل هوای نفس خویش هستند و این قربانی از آنها پذیرفته می‌شود، ولی دیگری با اینکه قربانی هم نموده، از سر اموالش هم گذشته، خیرات هم کرده، نماز بجاء آورده، به حج رفته، وجوهات مالی خود را پرداخت کرده، بیمارستان و مدرسه ساخته، ولی چون جهت اعمالش به سوی رضای خدا نبوده، از او پذیرفته نمی‌شود. مثلاً بعد از فوت نزدیکانش مردمی را شبی اطعام نموده، اما در جهت فخرفروشی، یاب‌به‌جای اینکه مالش را صرف فقراء کند به اغنیاء داده است! پس نتیجه اینکه اعمال عبادی هم مانند حج، ذکر، نماز، روزه و امثالهم فقط از پرهیزگاران پذیرفته می‌شود. آری! این دو جریان پیوسته در برابر هم ایستاده‌اند، آن گروه که قاتل است و پرخاشگر، دائماً دسته پرهیزگاران را تهدید می‌کند که اگر چنین و چنان کنید، اگر توجه مردم را به سوی خوبیهای خود جلب کردید، شما را می‌کشیم، یا به زندان می‌اندازیم! چرا بر خلاف نظر ما و منافع ما حرف می‌زنید؟! مگر نمی‌بینید ما چه شوکت و جاه و جلالی داریم؟! مگر نمی‌بینید ما چه همه هزینه دینداری مردم می‌کنیم؟! اما در مقابل، جریان متقی در جواب این تهدیدات می‌گوید؛ می‌خواهی جانم را بگیری بگیر، مانع تو نمی‌شوم، زیرا من از عذاب خدا می‌ترسم. من حاضرم کشته شوم اما اعمال صالح من در پیشگاه خالق عالم حبط نگردد.

آل عمران ۸۴ و ۸۵:

بگو (ای پیامبر) ایمان آوردیم به خدا
و به آنچه فرود آمده است بر ما

و آنچه فرود آمده است بر ابراهیم
 و بر اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط
 و آنچه داده شده است موسی را و عیسی را
 و پیامبران را از پروردگارش
 جدایی قائل نیستیم میان هیچ یک از آنان
 و ما وی را تسلیم شدگانیم
 و هر که جوید جز تسلیم (در برابر خدا) دین
 دیگری را
 پس هرگز پذیرفته نشود از او
 و او در پایان از زیانکاران است

پس اول ایمان به خدا مطرح است و بعد ایمان به وحی، و لازمه ایمان نیز عمل به پیام وحی است. انسان به مطلبی که ایمان می آورد باید بدان عمل نماید و گرنه ایمان معنا نمی دهد. همچنین ما باید به هر چه بر پیامبران الهی نازل شده است ایمان بیاوریم، زیرا تمام وحی از جانب پروردگار عالمیان است. بناء بر این نباید فرقی بین هیچ یک از پیامبران قائل باشیم. البته دامنه دعوت آنها تفاوتی داشته است، بر یکی با توسعه بیشتری وحی نازل می شده و بر دیگری با توسعه کمتری، یکی جامعه کوچکتری را هدایت می کرده، دیگری جامعه بزرگتری را یا حتی عالمیان را.

مُسْلِم بودن شرط ایمان است، یعنی انسان تسلیم امر خدا باشد. او نمی تواند خلاف اقتضاء ایمانش عمل نماید و بعد انتظار فلاح و رستگاری داشته باشد. ایمان به اسم نیست که بگوییم ما مسلمانیم، شیعه هستیم، پیرو ائمه هستیم، و بعد هر کاری که دلمان بخواهد انجام بدهیم. این اقتضاء ایمان قرآنی نیست، باید حتماً تسلیم امر پروردگار باشیم و اَلَّا ایمان اسمی ما و اعمالی که تحت این عنوان انجام می دهیم از ما پذیرفته نمی شود. پس وقتی دینی کلاً از انسان قبول نشود، چطور انتظار دارد که شفاعت در چهارچوب آن دین پذیرفته شود؟!

بهشت نتیجه تقوی و عمل صالح است

حال می خواهیم ببینیم آن بهشتی که همه ما به انحاء گوناگون در پی آن هستیم، شامل حال چه کسانی می شود؟ آیا می شود آن را با شفاعت بدست

آورد یا نه؟ اما در ابتداء لازم به توضیح است که؛ «بهشت» و «جهنم» در لغت عرب اصطلاح بوده‌اند، یکی برای بیان وضعیت مطلوب بشر، و دیگری برای بیان موقعیت سوزاننده و تباه‌کننده دستاورد بشر. قرآن از اصطلاح «جهنم» استفاده نموده برای هشدار به سرنوشت بد و سوزاننده‌یی که در اثر اعمال ناشایست انسانها برای‌شان پیش می‌آید. نتیجه اعمال انسانها در این دنیا بهشت و جهنم را برای او به ارمغان می‌آورد، نه اینکه خداوند دو محل بنام بهشت و جهنم را خلق کرده باشد، بهشت و جهنم اسم دو حالت و وضعیت است که هم برای انسان در حیات دنیوییش اتفاق می‌افتد هم در حیات اخروییش. این گونه نیست که انسان در این دنیا خلاف رضوان و خشنودی خدا عمل نماید، و در آخرت آثار بد آن را ببیند، اما در دنیا وضعیت خوبی داشته باشد! حتماً در دنیا هم وضع ناخوشایندی دارد، اما تعبیر و تفسیر خوبی و بدی متفاوت است، تا من چه چیزی را خوب یا بد بدانم. مثنوی در این باب می‌گوید:

همچو کشتیبان همی افراشت فر	آن مگس بر پر کاه و بول خر
مدتی در فکر آن می‌مانده‌ام	گفت من کشتی و دریا خوانده‌ام
مرد کشتیبان و اهل رأی و فن	اینک این دریا و این کشتی و من
می‌نمودش اینقدر بیرون ز حد	بر سر دریا همی راند او عمَد
آن نظر کو بیند او را راست کو؟! ^۱	بود بی حد آن چمین ^۱ نسبت بدو

مگسی که روی پر کاه نشسته بود و دریای او هم بول خر بود، امر بر او مشتبه شده بود که چه کشتی بزرگ و چه دریای بی‌کرانی است، پس من کشتی‌بان بزرگی هستم! حال ممکن است دید انسان نسبت به حیات اینگونه باشد و زندگی حیوانی برایش اوج باشد، ممکن هم هست که کشتی واقعی را ببیند و دریای حقیقی را. مهم این نیست که ما چه زندگی را بپسندیم یا نپسندیم، باید ببینیم خداوند چه نوع زیست و حیات، و به تبع آن، چه عاقبتی را برای انسان، که توانایی «
» شدن را دارد، می‌پسندد. خداوند با توجه به آنچه برای انسان پسندیده است، بهشت و جهنم و تقوی و هدایت و مانند اینها را تعریف می‌نماید و راه را از چاه نشان می‌دهد.

۱: چمین؛ سرگین و محل بد بو و ...

۲: مثنوی معنوی - دفتر اول - تأویل رکیک مگس ...

نحل ۳۰ تا ۳۲:

و گفته شد به آنان که پرهیز پیشه کرده‌اند
 چه چیز نازل فرمود پروردگار شما
 گفتند: نیکی را^۱
 برای آنان که نیکی کرده‌اند در این دنیا، پاداش نیکو است^۲
 و هر آینه خانه آخرت بهترین است
 و چه خوب است سرای پرهیزگاران
 بهشتهای جاودانگی^۳ است که داخل می‌شوند آن را
 جاری است از زیر درختانش نهرها
 برای ایشان در آن هست هر چه که بخواهند
 این چنین جزا دهد خدا پرهیزگاران را
 همان کسان که وقتی بمیرانند ایشان را فرشتگان به پاکی^۴
 می‌گویند: سلام بر شما^۵
 داخل شوید بهشت را به سبب آنچه که انجام می‌دادید

- ۱: اگر بگویند مال یا جان را بده، اگر بگویند فقط مرا عبادت کن، و مشرک نباش، ظالم نباش و... همه نیکی است، و عاقبتش بهترین است. پس انسان مؤمن در هیچ یک از دستورات الهی چیزی را به زیان خویش نمی‌بیند، چون حقیقت امر این است.
- ۲: در همین دنیا هم بخشی از پاداش را می‌بینند.
- ۳: «عدن» اسم است و «جنات» اضافه شده و صفت آن نیست، بناء بر این ترجمه آن «بهشتهای پر نعمت» نیست بلکه «بهشتهای نعمت یا جاودانگی» است.
- ۴: باید به هنگام مرگ پاکیزه باشند نه اینکه بعد از آن پاک شوند!
- ۵: سلام به معنای قبول آشتی و سازش و صلح و همزیستی نیکو و هم آوایی و هم دلی و هم راهی و اظهار صداقت و مودت از صمیم قلب و تمام وجود است. و نیز نفی همه کینه‌توزی‌ها، حسادتها، دشمنی‌ها، انتقام‌جویی‌ها و مانند آنها. پس آن دو کس که به یکدیگر سلام دهند، تمامی این معانی را بر لوح نفس خویش محقق ساخته و به وجود واحد دست یافته‌اند. » «(عد۲۴)، «سلام بر شما به سبب شکیبایی که کردید»، «(زمر۷۳)، «سلام بر شما چه پاکیزه عمل کردید» و » «(قدر۵)، «صلح و آرامش و... است آن، تا سر زدن روشنایی بامدادان». حال آیا ما سزاواریم که فرشتگان، به هنگام مرگ ما را سلام دهند؟! »

پس بهشت فقط به پرهیزگاری و اعمال نیکو منوط گشته است، و شفاعت، به معنای رایج در میان ما، اثری در کسب آن ندارد. پس اساس دخول به جنت پرهیز از معصیت خداست. و خارج از چهارچوب تقوای الهی، نباید انتظار سرای شایسته و نیکو در آخرت را داشته باشیم.

زمر ۹ و ۱۰:

آیا آن کس که فرمانبردار است در لحظه‌های شب^۱
در حالی که ساجد است و قائم
پروا کند از آخرت
و امید دارد رحمت پرورگارش را؟
بپرس (ای پیامبر) آیا برابرند آنان که عمل می‌کنند
و آنان که عمل نمی‌کنند؟
جز این نیست که پند می‌گیرند صاحبان خرد^۲
بگو (ای پیامبر) ای بندگان من که ایمان آورده‌اند
پرهیز پیشه کنید پروردگارتان را
برای آنان که نیکی کرده‌اند در این دنیا نیکویی است
و زمین خدا گسترده است
جز این نیست که به کمال دریافت کنند شکیبایان
مزد خویش را بی حساب

نجم ۲۹ تا ۳۲:

پس (ای پیامبر) دوری کن
از کسی که روی برتافته است از ذکر ما^۳

-
- ۱: «قنوت» اوج تسلیم است در برابر خدا، تسلیمی که متضمن حالت «خضوع» - فروتنی ظاهری - و «خشوع» - افتادگی باطنی - باشد.
- ۲: قرآن می‌خواهد همه پیروان خود را جزء «اولوالالباب» - صاحبان خرد - قرار دهد. پس آنان که به این درجه نرسیده‌اند باید کوشش کنند خود را به مرتبه اولوالالباب برسانند و دین را خردمندانه بپذیرند و خردورزانه به آن عمل کنند.
- ۳: ما اگر هر روز به قرآن مراجعه نکنیم، یعنی چنان با آیات خدا مأنوس نباشیم که هر عملی را منطبق با آن سازیم، آیا پشت به ذکر خدا نکرده‌ایم؟!

و چیزی نخواسته است جز زندگی دنیا^۱
 همین قدر است بهره‌شان از علم
 همانا پروردگار تو داناترین است به آن کس که بدر
 افتاده است از راهش
 و نیز داناترین است به آن کس که راه یافته^۲
 و برای خداست هر آنچه در آسمانها است
 و هر آنچه در زمین است
 تا سزا دهد آنان را که بد کردند هر چه کردند
 و سزا دهد آنان را که نیکی کردند به نیکویی
 آنان که دوری گزینند گنده‌های گناه را
 و بی شرمی‌ها را^۳، جز اندکی را^۴
 همانا پروردگار تو فراخ‌آمرزش است^۵
 او داناترین است نسبت به شما
 آن دم که پدیدارتان ساخت از زمین
 و از آن دم که شما ناپیدایان بودید در شکمهای مادراتان
 پس پاکیزه‌نینگارید خودهاتان را
 او داناترین است به آن کس که پرهیز کرده است

طلاق ۱۰ و ۱۱:

فراهم آورده است خدا برای آنان - کافران - عذابی سخت
 پس پرهیز پیشه کنید خدای را ای خردمندان

-
- ۱: ما به بهانه گرفتاریهای زندگی روزمره، از رجوع به آیات قرآن پرهیز می‌کنیم و این همان نخواستن چیزی جز زندگی دنیاست.
 ۲: می‌گوید فقط خدا می‌داند چه کسی گمراه شده و چه کسی راه یافته است، اصلاً اطلاع غیر خدا را نفی می‌کند چه رسد به شفاعتشان.
 ۳: فواحش کارهایی است که اثرات مخرب اجتماعی دارد.
 ۴: کم؛ گناهان کوچک و اندک.
 ۵: همین جا استثناء قائل می‌شود. پس هر جا استثنائی لازم باشد بیان می‌کند. البته اینجا هم زمام بخشش در دست خود خداست.

هم آنان که ایمان آورده‌اند
 هر آینه نازل کرده است خدا بر شما ذکر را
 رسولی را که تلاوت می‌کند بر شما آیات خدا را
 که روشن‌گرند
 تا خارج سازد کسانی را که ایمان آورده و کارها به
 صلاح کرده‌اند
 از تاریکی به نور
 و هر کس ایمان آورد به خدا و عمل آورد به راستی
 داخل کند او را به باغهایی که روان است از زیر
 (درختانش) جویها
 جاودانگانند در آن برای همیشه
 هر آینه نیکو ساخته است خدا برای او رزقی را

بقره ۶۲:

همانا آنان که (به این پیامبر) ایمان آورده‌اند
 و آنان که یهودی شدند و نصرانیان
 و صابئین^۱ هر کس ایمان آورده به خدا و روز پایان
 و عمل به صلاح کرده (و کار به درستی کرده)
 پس ایشان را است مزدشان نزد پروردگارشان
 و نه ترسی بر آنان است و نه غمگین شوند
 قرآن کریم در این آیه، همهٔ موحدان را در کنار هم قرار می‌دهد. ضمناً
 اصول دین را هم مطرح می‌کند؛ ایمان به خدای یکتا، آخرت و نبوت انبیاء. به
 تأکید بر عمل صالح همراه با ذکر اصول دین دقت کنید! اظهار ایمان به خدا و
 معاد و بعثت انبیاء، اگر عمل صالح را در پی نداشته باشد، مفید هیچ فایده‌ی
 نیست، زیرا عمل است که نتیجه را می‌سازد و درخت ایمان را به بار می‌نشانند.

عذرخواهی در قیامت مفید فائده‌ی نیست!

تحریم ۶ و ۷:

۱: «صابئین»؛ پیروان ادیان دیگرند مثل ادیان بابلی، بودایی و زرتشتی، هر چند
 کلمهٔ «مجوس» به معنای «زرتشتی» در آیهٔ ۱۷ سورهٔ حج مذکور است.

ای کسانی که ایمان آورده‌اند
نگاهبان باشید خود را و اهل خود را از آتشی که
سوخت آن مردمند و سنگ
بر آن (آتش) فرشتگانی هستند تندخوی سخت گیر
نافرمانی خدا نکنند در آنچه فرمان داده است ایشان را
و به انجام رسانند هر آنچه بر آنان امر شود
ای کسانی که کافر شده‌اند
عذرخواهی نکنید امروز
جز این نیست که جزاء داده می‌شوید بر آنچه
می‌کرده‌اید

غافر (مؤمن) ۵۱ و ۵۲:

هر آینه ما حتماً یاری می‌رسانیم رسولان خود را و
آنان را که ایمان آورده‌اند
در زندگی دنیا و روزی که بپاخیزند گواهان
(الگوها)^۲
روزی که سودی نبخشد ستمگران را عذرخواهی‌شان
و آنان را دورباش است (از رحمت خدا)
و ایشان را است بدی جایگاه^۳

۱: اشهاد جمع شاهد است.

۲: میزان و الگو، مثل علی بن ابیطالب و حسنین و عقل. خداوند می‌گوید: بیاید خود را در این ترازوها بگذارید! آیا انبوهی زباله را در گلستان راه می‌دهند؟! زباله‌ها بگویند ما را راه بدهید زیرا در دنیا مدام می‌گفتیم «گل» هر چند که زباله صفت بودیم! پس ارادت زبانی نسبت به گل، در ماهیت زباله تغییری ایجاد نمی‌کند! خداوند الگو و شاهد قرار داده و کتاب فرستاده و عقل عطاء فرموده است. کتاب هم به ابزار عقل و پرورش آن ترازو، الگو و گواه می‌سازد.

۳: « » در اینجا مصدر است نه صفت برای « »، بناء بر این « » یعنی «بدی جایگاه و منزل»، خانه‌یی که با مجموعه بدیهایی که مرتکب شده‌اند، ساخته شده است و اجر و خشت و آهنش همان بدی‌ها است.

بناءً بر این یاری و نصرت خدا بر ما در جهت کسب اموال و منافع بیشتر نیست، بلکه نصرت الهی در این است که خدا به انسان دلی بدهد که با آن خدا را ببیند و بشناسد، و کم کم به مرحله‌یی برسد که شیفته وجود حضرت باری تعالی شود، و به اصطلاح عرفاء، به مرحله عشق برسد، یعنی به جایی برسد که دیگر نتواند خود را از خدا جدا کند.

من کیم لیلی و لیلی کیست من؟ هر دو یک روحیم اندر دو بدن
 آری! این نصرت الهی است! این » « است! خداوند کسی را کمک
 می‌کند که در این راه باشد، پس انسان باید در این راه از خدا کمک بخواهد، و
 از بقیه نعمتها هم در همین راه استفاده کند. خدایا به من سلامتی بده، زیرا
 هنوز معرفتم نسبت به تو کم است! خدایا به من آنقدر از نعمتهای مادی بده
 که نیازم را کفایت کند تا بتوانم در راه تو حرکت کنم!
 در این راه ثبات قدم بسیار اساسی است، زیرا بسیاری از پدیده‌ها و
 اتفاقات و حوادثی که در دنیا پیش می‌آید، انسان را به نقطه ناامیدی می‌برد
 که از این راه دست بردارد، نصرت خدا اینجا است که تو را یاری می‌کند، به تو
 نیرو و قدرت روحی و معنوی می‌دهد که رها نکنی و بمانی. »
 «(محمد ۷)» «ای کسانی که ایمان آورده‌اند اگر
 یاری کنید خدا را یاری می‌کند شما را و استوار می‌گرداند گامهاتان را».

خداوند چه کسانی را می‌آموزد؟

شعراء ۸۳ تا ۸۹:

(ابراهیم می‌گوید) پروردگارا مرا توان فرمانی
 ببخش (در داوری به عدل)^۱
 و ملحق گردان مرا به صالحان^۲

۱: «حکم» یعنی قدرت داوری کردن و اجراء عدالت بین مردم.

۲: این یک پیامبر است که از خدا می‌خواهد او را به صالحان ملحق گرداند! یعنی شک دارد که از زمره صالحان است یا نه! اما اصلاً ما چنین درخواستهایی از خدا نداریم و خود را خیلی بلند مرتبه‌تر از آن می‌دانیم که از خدا چیزی بخواهیم!

و بگذار برابرم زبان صدقی مر دیگران را^۱
 و قرارم ده از وارثان بهشت نعیم
 و بیامرز پدرم را، او بوده است از گمراهان^۲
 و خار مساز مرا روزی که برانگیخته می شوند^۳
 روزی که سود نبخشد مالی و نه فرزندان^۴

۱: ابراهیم از خدا می خواهد مردم او را راستگو و در شأن یک پیامبر بدانند تا به دعوتش، که هدایت است، ایمان بیاورند. حتماً ابراهیم نمی خواهد مردم را دور خود جمع کند، نمی خواهد بهره اقتصادی ببرد و مال بیندوزد، نمی خواهد برای خود زندگی مرفه مهیا کند، نمی خواهد به کمک کسانی که گردش می آیند، لشگرکشی و کشورگشایی کند. او از خدا می خواهد جزء کسانی قرارش دهد که همه چیز را، نعمت الهی می دانند، چه در دنیا و چه در آخرت، و این مرتبه یی بلند و مقامی شامخ است که هر چه به انسان برسد نعمت الهی باشد، حتی اگر مصیبت باشد!

۲: اکثر مفسران گفته اند که چون ممکن نیست از یک پدر مشرک و گمراه، پیامبری به دنیا آید یا پرورش یابد، پس منظور آیه عموی ابراهیم است و پدرش موحد بوده است! اما این سخن درست نیست! زیرا اصلاً خداوند می خواهد نشان دهد که اگر شخصی اراده کند که راه راست را پیدا کند و آن را ببیند، حتی اگر پدرش بت پرست و بت تراش هم باشد، می تواند موحد شود، و حتی پیامبر گردد و هیچ ضرورتی ندارد که حتماً پدرش هم «موحد» بوده باشد. دین ارثی ارزشی ندارد. این دسته از مفسران، با این سخنشان، ضربه بزرگی به اسلام و هدایت می زنند، چرا که اگر ما کلامشان را بپذیریم، باید از هدایت مشرکان و کافران صرف نظر نماییم، زیرا پدرانشان موحد نبوده اند!

۳: جالب است با اینها همه اعمالی که ابراهیم دارد، می ترسد که خدا او را خفیف کند، یعنی یک عمل ناقص او را بگیرد و بگوید: با اینکه بقیه اعمالت درست بوده، اما تو در مقامی نبودی که حتی مرتکب یک اشتباه شوی! پیامبران در مقامی هستند که دائم متوجهند که مبدا سر سوزنی عیب در کارشان که تبعیت و اطاعت محض از فرمان خدا است، پدیدار گردد.

۴: آیه بر این نکته تأکید دارد که در آن روز نه مالی بدرد می خورد و نه فرزندان. پس نماز و روزه فرزندان هم به جای والدین، یا نماز و روزه استیجاری مفید هیچ فایده یی نیست. خیرات و خواندن قرآن در مجلس ترحیم هم سودی نمی بخشد. بر این پایه، مالی در قیامت بدرد انسان می خورد که اولاً حلال بوده باشد و ثانیاً انسان در زمان حیاتش سنت حسنه یی برای خرج کردن آن پدید آورده باشد و ورثه او هم ادامه دهنده آن راه باشند.

جز آن کس که آمد نزد خدا به قلبی بس پاک^۱
و حال بنگرید به آیات ۱۱۳ و ۱۱۴ سوره توبه که خداوند درخواست ابراهیم
را مبنی بر آموزش پدرش چگونه پاسخ می‌گوید:

شایسته پیامبر نیست و نیز آنان که ایمان آورده‌اند
که آموزش طلب کنند مر مشرکان را
هر چند که دارا باشند خویشاوندی را
بعد از آنکه آشکار شد ایشان را
که هم آنان اصحاب دوزخند
و چیزی نبود آموزش خواهی ابراهیم مر پدرش را
جز از سرِ قولی که وعده کرده بود او را
پس همین که روشن شد وی را که او دشمنی برای خداست
بیزاری جست از او براستی که ابراهیم دردمندی
خویش‌دار است

پس خداوند طلب آموزش مؤمنان و حتی پیامبران را برای کسانی که
دعوت به هدایت شده‌اند، اما پذیرا نگشته و در گمراهی مانده‌اند، نمی‌پذیرد،
حتی اگر پدر، مادر یا خویشاوند باشند. حتی اگر رسولی به آنها وعده داده
باشد که از خدا برای‌شان طلب آموزش می‌کند. آیه ۱۱ سوره فتح نیز بر همین
معنی صراحت دارد:

۱: آیا اکنون خداوند از عالم غایب است و در روز قیامت حاضر می‌شود که در آن روز
ما باید با قلب سلیم در برابرش حاضر شویم، یا خدا همیشه و همه جا هست و
لحظه‌یی از ما غافل نیست و ما برهه‌یی بدون او نیستیم؟! او که از رگ گردن به ما
نزدیکتر است! پس پیوسته انسان باید با قلب سلیم در پیشگاه محبوب حاضر
باشد و نماد عینیش در نماز است، که خدایا آمده‌ام که مهر قبول بزنی بر همه
اعمالی که از صبح تا شب انجام داده‌ام. آمده‌ام که تأیید کنی که بر صراط
مستقیم بوده‌ام و جز تو کسی را نپرستیده‌ام و جز از تو کسی را به کمک
نخواستهم، در راه کسانی که به آنها نعمت داده‌ای حرکت کرده‌ام و نه در راه
گمراهان. آری! ما باید با نماز مهر تأیید بزنیم بر اعمالی که از صبح تا ظهر، از ظهر
تا عصر، از عصر تا مغرب، از مغرب تا عشاء، از عشاء تا سپیده دم انجام داده‌ایم.
البته در فرصت مناسبی باید بررسی کنیم که قلب چیست؟ و ارتباطش با عقل،
فؤاد، صدر، و نفس چیست؟

خواهند گفت تو را، به جا پس ماندگان از بادیه‌نشینان^۱
 که مشغولمان ساخت دارایی مان و تبارمان^۲
 پس (ای پیامبر) آمرزش بخواه برای ما^۳
 گویند به زیانهایشان چیزی را که نیست در دلهایشان^۴
 بگو پس چه کسی در اختیار دارد برای شما از
 خدا چیزی را
 اگر اراده کرد بر شما زیانی را یا اراده کرد بر شما
 سودی را

بلکه پیوسته خدا از آنچه می‌کنید خبردار است
 پس هیچ کس جز خدا نمی‌تواند سود و زیانی برای انسان رقم بزند، و طلب
 آمرزش کسی برای دیگری، حتی استغفار پیامبران برای گناهکاران، سودی
 نمی‌بخشد. »

۱: کلمه «اعراب» در قرآن به معنای «عربها» نیست، بلکه به معنای بادیه‌نشین و
 روستایی است. قرآن بسیار جالب جامعه شهری را از جامعه روستایی تفکیک
 می‌کند. روستاییان را با آن افکار و اندیشه‌های روستایی و ساده خود مطرحشان
 می‌سازد. جایی می‌گوید: »

«(حجرات ۱۴)، «گفتند بادیه‌نشینها ایمان آوردیم، بگو ایمان
 نیاورده‌اید و اما بگویید اسلام آورده‌ایم و هنوز وارد نشده است ایمان در
 دلهاتان». بادیه‌نشینها یا همان روستاییان و عشایر و قبائل غیر شهری، ایمان را
 مقوله‌یی ظاهری می‌پنداشتند همانند امروز. به همین جهت قرآن جداسازی
 می‌کند و می‌گوید؛ شما هنوز تا ایمان فاصله دارید.

۲: بادیه‌نشینها علت ایمان نیاوردنشان را سرگرم شدن به اموال و دودمانشان بیان
 می‌کنند. ما نیز این گونه بهانه‌ها را می‌آوریم. می‌گوییم کار و زندگی نمی‌گذارد!
 گرفتاری نمی‌گذارد! نوع زندگی امروزی نمی‌گذارد!

۳: یعنی حالا که کار و زندگی و سرگرمی‌های مختلف دنیا اجازه نمی‌دهد، تو برای ما
 ای پیامبر طلب آمرزش کن! آنها می‌خواهند پیامبر اسلام را که بلند مرتبه‌ترین بنده
 خداست، واسطه قرار دهند تا برای‌شان طلب آمرزش نماید، نه مثل ما که به ضریح
 متوسل می‌شویم و می‌گوییم قبر امام و امامزاده و سنگ و طلا و چوب و آهن و چراغ
 و شیشه و در و پنجره و فرشهای نفیس و غیر نفیس جبران مافات خواهند کرد!

۴: اینها سخن از دل نگویند و به حقیقت طالب مغفرت خدا نیستند، بلکه می‌خواهند
 تو را خشنود کنند!

«(منافقون ۶)» «برابر است مر ایشان را، چه آمرزش خواسته باشی مر آنان را یا آمرزش نخواستته باشی، هرگز نیامرزد خدا مر آنان را، همانا خدا راه ننماید قوم تبهکاران را».

آیه ۵۳ سوره زمر خطاب به رسول خدا (ص) می‌فرماید:

بگو ای بندگان من که زیاده‌روی کردید در
حق خود

ناامید نگردید از رحمت خدا

که خدا می‌آمرزد گناهان را تماماً

همانا او است آمرزنده صاحب رحمت

اولاً باید دانست که «ذنب» متفاوت از «اثم» است و به معنای تأخیر در عمل صالح است که انبیاء الهی هم می‌توانسته‌اند چنین تأخیری را در انجام عمل صالح داشته باشند، چنانچه خطاب به پیامبر عظیم الشان و با جلالت ما می‌فرماید: «^۱ و این تأخیر قابل آمرزش است. ولی «اثم» یا گناهان کبیره‌یی^۲ که در قرآن برای آنها عذاب معین گشته، فقط در صورت توبه و سپس ایمان و بعد از آن اصلاح قابل غفرانند. بناءبراین اگر انسان مرتکب کبیره یا اثم گردد و سه مرحله فوق الذکر را طی نکند حتماً دچار یکی از عذابهای مذکور در قرآن می‌گردد.^۳ مثلاً یکی از گناهان بسیار بزرگ و غیر قابل بخشش، کتمان حقی است که از طریق آیات کتاب بر انسان نازل گشته است. به آیات ۱۷۴ تا ۱۷۶ بقره نگاه می‌کنیم:

همانا آنان که کتمان می‌کنند آنچه را که نازل

فرموده است خدا از کتاب

و می‌فروشندش به بهایی اندک

۱: غافر ۵۵، محمد ۱۹ و فتح ۲.

۲: به بخش «کبائر» کتاب مبانی حقوق در اسلام (علامه حکیم غروی) مراجعه کنید.

۳: مثل عذاب الیم، عذاب شدید، عذاب مہین، عذاب عظیم، آشدّ عذاب، عذاب النار، عذاب الجحیم، عذاب الخریق، عذاب مُقیم، عذاب الله، سوء العذاب، عذاب الخلد، عذاب الخزی، عذاب غلیظ، عذاب قریب، عذاب الاخر، عذاب فوق عذاب، عذاب السعیر، عذاب جهنم، عذاب واصب، عذاب الحمیم، عذاب السّموم، عذاب مستقرّ، عذاب اکبر، عذاب ضعیف، عذاب نُکر و عذاب صعد.

هم آنان نمی‌خورند در شکم‌هایشان جز آتش
 و سخن نگویند با ایشان خدا روز قیامت
 و پاکیزه‌شان نگرداند و آنان را است عذابی دردناک
 هم آنانند که خریدند گمراهی را به عوض هدایت
 و عذاب را به عوض مغفرت
 پس چه چیز توانشان دهد بر تحمل آتش؟
 این بدان سبب است که خدا نازل فرموده
 کتاب را به حق (و درستی)
 و همانا آنان که اختلاف کردند در کتاب
 درستی دور دستند

«شفاق» به معنای ستیز و دشمنی است که موجب ایجاد «شقه» و شکاف
 بین طرفین دعوی یا متخاصمین گردد. پس مراد از آیه این است که آنان که
 بر سر آیات کتاب با یکدیگر به ستیز و دشمنی پرداختند چنان با کتاب
 فاصله گرفته‌اند که بعد و دوری آنها قابل ترمیم و نزدیکی نیست.

هیچ کس در قیامت دیگری را سود نمی‌بخشد سبأ ۴۲:

پس امروز در اختیار ندارد بعضی از شما
 برای دیگری سودی را
 و نه زیانی را
 و می‌گوییم به آنان که ستم کرده‌اند
 بچشید رنج آتشی را
 که پیوسته دروغش می‌انگاشتید^۱

۱: به روایت قرآن، تکذیب به عمل است نه به زبان. اگر عمل انسان منطبق با هدایت
 الهی نباشد، سزای او آتشی است که پیوسته آن را دروغ می‌پنداشت و پذیرای
 حقیقت آن نبود! آتش نیز همان دوزخی است که انسان در اثر زشتی اعمال خود
 بوجود آورده، نه آنکه در محوطه‌یی خداوند هیزم و آتش فراهم کرده باشد و اهل
 عذاب را در آن بریزد! پس در آن روز، سود و زیان، ناشی از عمل انسان است و
 کسی نمی‌تواند به جانب‌داری به دیگری نفع، یا به کینه و انتقام ضرری به او رساند.

انعام ۱۶۴:

بر دوش نکشد هیچ باربری بار دیگری را

ممتحنه ۳:

هرگز سود نبخشد شما را خویشان شما

و نه فرزندان شما به روزستاخیز

(هم او) جدایی می‌اندازد میان شما را^۱

و خدا به آنچه می‌کنید بیناست

آری! خویشاوندان و فرزندان، در قیامت ما را سودی نبخشند! امیدوار نباشیم که بعد از مرگمان فرزندانمان برای ما عمل صالح انجام دهند تا ثوابش به ما برسد! هر نفسی در گروه عملکرد خویش است.^۲

در قیامت داد و ستدی نیست

ابراهیم ۳۱:

بگو (ای پیامبر) به بندگان من^۳ که ایمان

آورده‌اند، بپا دارند نماز را

و هزینه کنند از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم در

نهان و آشکار

پیش از آنکه فرارسد روزی که

نه دادوستدی است در آن، و نه دوستی دو جانبه

آل عمران ۳۰ تا ۳۲:

روزی که می‌یابد هر نفسی هر چه کرده

است از خیر

۱: خداوند است که جداسازی می‌کند خوب را از بد و حق را از باطل، نه کس دیگری! یعنی نفی مطلق شرک.

۲: «(مدثر ۳۸).

۳: دقت کنید! خدا حتی به بندگان خاص هم هشدار می‌دهد، بندگان که ایمان آورده‌اند، نماز را اقامه می‌کنند و از روزی‌هایشان انفاق می‌نمایند.

۴: « در این آیه مصدر باب مفاعله است، به معنای صداقت و اخوت طرفینی.

» جمع « به معنای سرکه و شکاف و راه در شن‌زار هم هست. و «

به معنای دوستی است و در مفرد و جمع و مذکر و مؤنث یکسان است.

آماده در حضور
 و هر چه کرده است از بدی
 مشتاق است که ای کاش (می بود) بین آن
 (نفس) و آن (عمل) زمانی بس دور
 و پروا می دهد شما را خدا از ذات خویش
 و خدا بسی پر مهر است به بندگان
 بگو (ای پیامبر) اگر دوست می داشته‌اید
 خدا را پس پیروی کنید مرا
 تا دوستان بدارد خدا و بیامزد بر شما
 گناهانتان را
 و خداوند آمرزندی است رحیم
 بگو: فرمان برید خدا را و رسول را
 پس اگر روی برتافتند
 پس همانا خدا دوست ندارد کافران را

یک آیه دیگر در باب شفاعت

نساء ۸۵:

هر کس که جفت سازی کند جفت سازی نیکو
 مر او را است نصیبی از آن
 و هر کس جفت سازی کند جفت سازی بد
 مر او را است بهره‌ی از آن
 و بوده است خدا بر همه چیز مقتدر
 (و باندازه کند قوت هر کس را)

همانطور که قبلاً بیان نمودیم، «شفاعت» در لغت به معنای جفت‌سازی و ایجاد سنخیت است، به عبارت دیگر به این معنا است که دو جنس جفت و جور در کنار هم قرار داده شوند یا قرار بگیرند. بناءبراین اگر کسی برای بهشت شفاعت می‌نماید، شفاعت حسنه او این است که ببیند چه جنسهایی بدرد آنجا می‌خورد، همان‌ها را جفت و جور کند و به آنجا ببرد و آنهایی را هم که بدرد آنجا نمی‌خورد، بیرون بریزد. این خیلی زشت و ناخوش منظر

است که ما چند سبد گل بسیار زیبا و تزیینات خوبی را کنار هم در سالن پذیرایی خانه‌مان بچینیم، و چند سطل زباله هم کنارشان بگذاریم! آن چه بهشتی است که دزدها و جانی‌ها و خلافکارهایی، به جهت اینکه گفته‌اند ما ائمه (ع) را دوست داریم، در کنار صلحاء و نیکان و حتی انبیاء و اولیاء زیست کنند؟! در آنجا هم شفیع باید سلیقه بخرج دهد و ببیند چه کسانی با هم سنخیت دارند و جفت می‌شوند، آنها را همنشین هم قرار دهد. تنها معیاری هم که می‌تواند باعث سنخیت آنها شود، همگونی اعمال آنها در دنیاست، یعنی دستاورد همه عمل صالح باشد. شفیع خود نیز باید در دنیا الگوی تربیتی برای دیگران شود و آنها را دعوت به پیروی از راه و روش خود کند، و بعد این وعده را به آنها دهد که اگر از او تبعیت کنند، شفیع آنها خواهد بود، یعنی آنها را به سرمنزل مقصود می‌رساند. ما اگر با خوب‌ها و خوبی‌ها سنخیت پیدا کنیم، در آخرت همنشین نیکان می‌شویم و نیکی می‌بینیم، و اگر با بد‌ها و بدی‌ها جفت و جور باشیم، آنجا هم با اراذل همنشین می‌شویم و رذالت نصیبمان می‌شود. بناءبراین شفاعت نتیجه منطقی و عقلانی وجود سنخیت میان گفتار و کردار ما با گفتار و کردار اولیاء الهی است. عمل ما باید با بهشت سنخیت داشته باشد تا بهشت شامل حال ما گردد و شفعاء یا جفت سازان ما را با خود و مقامی که در آنند جفت نمایند. و چنین شفاعتی یعنی جفت‌سازی نیکان با نیکان و بدان با بدان و تعیین مراتب هر یک، بناءبر سنن لایتغیر الهی و سنجش با میزان الهی، حتماً قابل تحقق است و خدای متعال اذن وقوعش را پیشاپیش صادر فرموده و مبانی آن را در خمیره کل نظام هستی، هم در دنیا و هم در آخرت سرشته است. و هیچ کس را یارای آن نیست که تبدیل یا تحولی در چنین ساختار مستحکمی ایجاد نماید. در همین راستا است آیه ۲۶ سوره نور:

زنان پلید مردان پلید را

و مردان پلید مرزنان پلید را

و زنان پاکیزه مردان پاکیزه را

و مردان پاکیزه مرزنان پاکیزه را

آنان پاکند از آنچه که (درباره آنها) می‌گویند

مرایشان را آمرزشی است و روزی بزرگوارانه

چند مبحث دیگر در باب شفاعت

شفاعت در نهج البلاغه خطبه ۱۷۶^۱

زیرا در آن (قرآن) درمان بزرگترین دردهاست
و آن حق پوشی و دورویی است
و بیراهه رفتن و گمراهی است
پس برسید از خدا به وسیله آن (قرآن)
و روی آورید به سوی او - خدا - با دوست داشتن آن
و طلب نکنید به وسیله آن - قرآن - خلق او را^۲

همانا روی نیاوردند بندگان به سوی خدای
تعالی به چیزی مثل آن
و بدانید که قرآن جفت کننده‌ی است که
جفت سازی او مقبول است

پس عمل به قرآن شافع است.

خطبه ۱۹۵:

در این خطبه امیرالمؤمنین قیامت را به تصویر کشیده است. در قسمتی
از آن در باب شفاعت می فرماید:

(در آن روز) شفيعی نیست که شفاعت کند
(جفت سازنده‌ی که جفت سازی کند)
و دوستی نیست که سود رساند
و هیچ معذرتی نیست که دفع عذاب کند

دیدگاه ملاصدرا در باب قیامت و شفاعت

ملاصدرا در رساله سه اصل در ذیل عنوان؛ «فصل اول در بیان اصل

۱: بعضی نهج البلاغه‌ها : خطبه ۱۷۴

۲: قرآن را وسیله امرار معاش و جلب توجه مردم به سوی خود قرار ندهید.

اول» می نویسد:

«وآن جهل است به معرفت نفس، که او حقیقت آدمی است، و بنای ایمان به آخرت و معرفت حشر و نشر ارواح و اجساد به معرفت دل است، و اکثر آدمیان از آن غافلند.^۱ و این عظیم‌ترین اسباب شقاوت و ناکامی عقباست که اکثر خلق را فرو گرفته در دنیا، چه هر که معرفت نفس حاصل نکرده خدای را نشناسد که»^۲، و هر که خدای را نشناسد با دواب^۳ و انعام برابر باشد،^۴ «و چنین کسان، کور دل در روز آخرت محشور گردند،»^۵ «و حق تعالی در حق ایشان گوید:»^۶ «و این به منزله عکس نقیض»^۷ است. چه هرگاه فراموشی خدا سبب فراموشی نفس است، تذکر نفس موجب تذکر رب خواهد بود، و تذکر رب خود موجب تذکر وی نفس راست، که»^۸ «و تذکر رب مر نفس را عین وجود نفس است، زیرا که علم حق به اشیاء حضوری است.^۹

- ۱: اولین گام خطاء و انحراف این است که انسان در شناخت نفس خویش جاهل باشد و نداند که کیست. زیرا حقیقت انسان نفس اوست نه جسمش. اما متأسفانه ما آن چنان در قیود جسم خود گرفتار آمده‌ایم که از نفس خویش و پرورش آن غافل گشته‌ایم. آری! تا دل انسان شناخت پیدا نکند، اصلاً ایمان به حشر و قیامت و... معنا نمی‌یابد.
- ۲: حدیث است از امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم صلوات الله علیهما: «هر کس خویش را شناخت پس پروردگارش را شناخته است.»
- ۳: جانوران، حیوانات بارکش، هر جنبنده‌یی.
- ۴: آری! زندگی ما چندان با حیوانات تفاوتی نمی‌کند، آنها می‌خورند، ما هم می‌خوریم! آنها می‌خوابند، ما هم می‌خوابیم! آنها تولید مثل می‌کنند، ما هم زاد و ولد داریم! آنها پشت چراغ قرمز نمی‌ایستند، ما هم نمی‌ایستیم!
- ۵: اعراف ۱۷۹: «آنها مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌تر.»
- ۶: بقره ۱۸: «کرانی، گنگانی، کورانی (از شنیدن و گفتن و دیدن حق) پس اینان باز نگردند (از این تاریکی و کوری و گنگی و کوری).»
- ۷: حشر ۵۹: «فراموش کردند خدا را، پس به فراموشی انداخت آنان را نسبت به خودهانشان.»
- ۸: بقره ۱۵۲: «پس یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را.»
- ۹: یعنی وقتی انسان خود را شناخت، به طور طبیعی خدا در قلب او حاضر می‌شود، نه اینکه اول خویش را بشناسد و بعد برود در جایی دیگر خدا را پیدا کند.

پس آنکه معرفت نفس ندارد نفسش وجود ندارد، زیرا که وجود نفس عین نور و حضور و شعور است. پس، از این مقدمات معلوم شد که هرکس نفس خود را نداند، از حیات آن نشأه بی بهره است. »^۱ و از این جاست که عطار گوید:

ترا این پند بس در هر دو عالم که برناید ز جانت بی خدادم^۲
 ز حق باید که چندان یاد آری که گم کردی گراز یادش گذاری^۳
 ای بی درد، روزی آید که خدای تعالی بندگان را پیش خواند و حجاب غفلت از میانه بردارد، و هر بنده‌یی که امروز به یاد او مشغول نبوده و با او مهر نورزیده و با ذکر او انس نگرفته و شناخت وی حاصل نکرده، آن روز از لطف او برخوردار نیابد.^۴ »
 «^۴ و زبان حالش این گوید:

ای نوش لبان چو زهر نابی بر من وی راحت دیگران عذابی بر من
 پستم سازی چو دست یابی بر من خورشید جهانی و تنابی بر من
 زیرا که از اشراق نور آفتاب احدیت بدو آن نصیب رسد که خفاش را از شروق نور آفتاب می‌رسد،^۵ و مانند خفاش که طلوع شمس را موجب کوری خود می‌داند، گوید: »
 «^۶ ندانسته‌ای که نوری که بدان در روز آخرت چیزها ببینند نور دیگری است و آن نور معرفت پروردگار است.^۷ »
 «^۸:

چنان مکن که اگر راه حس فرو بندند تو خویشتن را یکباره کور و کریابی

- ۱: انفال ۸: «و یاد کنید خدا را به بسیاری، باشد که رستگار شوید».
- ۲: آنقدر باید خدا در وجود تو حاضر باشد که لحظه‌یی غفلت موجب گم شدن تو شود.
- ۳: پس برای برخورداری از لطف خدا و اذن شفاعتش در آن روز، انس با ذکر او و شناختش ضروری است.
- ۴: کسی که دوست نداشته باشد خدا را ببیند، خدا هم دوست ندارد او را ببیند.
- ۵: خفاش چقدر می‌تواند از خورشید بهره گیرد در حالی که همیشه در روشنایی چشمانش بسته است!؟
- ۶: طه ۱۲۵: «(خداوندا) چرا محشور کردی مرا به کوری در حالی که هر آینه بودم بینا (در دنیا)».
- ۷: چطور می‌خواهیم با شفاعت داخل بهشت شویم!؟
- ۸: طه ۱۲۶: «فرمود: این چنین آمد تو را نشانه‌های ما پس فراموش کردیشان و این چنین است که امروز بدست فراموشی سپرده می‌شوی».

وهم و حس و آنچت که قوی می گردند گامی دو سه با تو آشنا می گردند
مغرور مشو به این رفیقان کایشان یک یک در راه از تو وا می گردند
بسیاری از منتسبان به علم و دانشمندی از احوال نفس و درجات و مقامات وی در روز
قیامت غافلند، و اعتقاد به معاد چنانچه باید ندارند؛ اگر چه به زبان اقرار به معادی می نمایند
و به لفظ اظهار ایمان به نشأه باقی می کنند، لکن دائماً در خدمت بدن و دواعی شهوت
نفس می کوشند، و راه هوی و آرزوها می پیمایند و پیروی مزاج و تقویت جسد و شاگردی
جالینوس طبیعت می کنند، و یک گام از خود بیرون نمی نهند، و در طاعت قوای نفس اماره
نقد عمر عزیز را صرف نموده پیر می شوند و به زبان حال با خود مثل این مقال می گویند:

آزادی هر دو کون می خواست دلم در بندگی نفس و هوی پیر شدم
و همچنین اکثر عالمان بی علم و ناسکان بی معنی، آخرت را به عین دنیا تصور کرده،
به طمع »
« اعمال بدنی و عبادات بی معنا بجای
آورده فی الحقیقه چون غافل و عاقل از یاد خدایند، عبادت نفس و هوی می کنند و ترک
معرفت مبداء و معاد نموده به مطالب خسیسه^۳ و مآرب^۴ حسیه پرداخته اند،
»
« و از علوم الهیه که عبارت از معرفت
خدا و ملائکه مقربین و معرفت وحی و رسالت و نبوت و ولایت است و سر معاد، اصلاً
چیزی یاد ناگرفته اعراض از آن نموده اند، و به غیر از صورت پرستی کاری دیگر پیش
نگرفته اند.

بین که پروردگار قدیم در کلام کریم خود چه بسیار امر به ذکر خدای فرماید، مثل
« و » « و » « و نظایر آن. و مراد از ذکر خدا
معرفت و علم است، نه مجرد حرف و صوت و ذکر زبان و آواز برکشیدن، چنانچه عادت متصوفه
این زمان است. و نفوس معطله از یاد خالق انس و جان. و ایشان فی الحقیقه از ناسیان حقند نه از
ذاکران، و از آن جماعت که پروردگار عالم ترک صحبت ایشان را واجب گردانیده بر خاصان خود،

۱: دواعی جمع داعیه است به معنای انگیزه.

۲: زخرف ۷۱: «و در آنجا است آنچه را که طلب کنندش جانها و لذت بردش چشمها».

۳: خسیسه؛ فرومایگی.

۴: مآرب؛ نیازها، حاجتها.

۵: قیامت ۲۰ و ۲۱: «هرگز، نه چنین است (که شما می پندارید و دلایل معاد را کافی

نمی دانید) بلکه دوست دارید دنیای زودگذر را و رها می کنید آخرت را».

آنجا که فرموده، «

«... زیرا که این گروه از یاد خدا غافلانند، کجا از اهل دلانند. اگر ذره‌یی از نور معرفت در دل ایشان تابیده بودی، کجا در خانهٔ ظلمه و اهل دنیا را قبلهٔ خود می‌ساختند و همیشه با نفس و هوی نرد محبت می‌باختند.

مکن طاعت نفس شهوت پرست که هر ساعتش قبلهٔ دیگرست
مگر کز تنعم شکبیا شوی و گرنه ضرورت بدرها شوی
و گر خودپسندی شکم طبله کن در خانهٔ این و آن قبله کن

و همچنین است حال آنها که خود را از علماء می‌شمارند و روی از جانب قدس و طلب یقین گردانیده متوجه محراب ابواب سلاطین شده‌اند، و ترک اخلاص و توکل کرده طلب روزی و توقع آن از دیگران می‌نمایند... چگونه نام خود عالم و دانا نهد کسی را که دثور^۱ و زوال دنیا و فناء و ارتحال آن را نداند، و اخلاص به ارض نموده روی دل با عمارت و زراعت نماید و با اهل دنیا که غافلند از حال عاقبت مأوی، مساهم و مماثل گردد در تأسیس بنای زائل و تشیید^۳ سرای باطلِ عاجل.»

این مطالب گوشه‌یی بود از نظرات و دیدگاههای بزرگترین حکیم مسلمان، ملاصدرای شیرازی، که بی‌تردید بزرگترین حکیم مفسر قرآن تاکنون نیز بوده است.

گریه؛ راهی بسوی بهشت!!!

چگونه ما اینها همه آیات را در نفی شفاعت و اثبات شفاعت مشروط و ضرورت عمل صالح و... را زمین گذاشته‌ایم و به یک حدیث مجعول چسبیده‌ایم که می‌گوید: «... کسی که گریه کند یا بگریاند و یا تظاهر به گریستن نماید، واجب گشته است بر او بهشت». آیا کارکرد این حدیث مجعول جز این است که خط قرمزی بکشد بر تمام جریان وحی و دعوت انبیاء الهی؟! آیا این حدیث نتیجه‌یی جز ترویج بی‌عاری و تنبلی و بیکاری و زیر پا گذاشتن تمام دستورات خدا دارد؟! با

۱: نجم ۲۹ و ۳۰: «پس (ای پیامبر) دوری کن از هر آن کس که روی برتافت از یاد ما و نخواست جز زندگی دنیا را، این نهایت ایشان است از دانش.»

۲: دثور؛ کهنه شدن، پوسیدن، از بین رفتن.

۳: تشیید؛ برافراشتن، بر پا کردن.

اعتقاد به این حدیث انسان مجاز است یک عمر هر کار خلافی که دلش می‌خواهد انجام دهد، بعد چند قطره اشک هم برای حسین(ع) بریزد و حتی اگر هم اشکش درنیامد، تظاهر به گریه کردن کند تا بهشت بر او واجب شود!!! چرا به آیات قرآن بی‌اعتنائیم؟! آیا مزد آن همه فریادی که فاطمه زهراء(س) بر سر اصحاب پیامبر برای حفظ قرآن و عمل به دستوراتش کشید، این است که ما به جای قرآن از این مجعولات تبعیت کنیم؟! دعوی فاطمه زهراء با صحابه که بر سر قدرت و به خلافت رسیدن علی نبود! دعوی بر سر عمل به قرآن بود! اگر علی هم آن روز به خلافت می‌رسید، بالأخره چند سال بعد دنیای مادی را وداع می‌گفت. فاطمه زهراء نگران بود که اگر سگان هدایت جامعه در دست علی نباشد، قرآن و هدایت الهی مهجور شوند، که مهجور هم شدند. ای شیعه! حواستان باشد که اختلاف و دعوی بر سر چه بود! اختلاف بر سر چند صباحی خلافت نبود، بلکه بر سر اجراء دستورات قرآن بود. دعوی بر سر حفظ مکتب پیامبر بود. این مشکل امروز هم هست، اما نه بین شیعه و سنی، بلکه بین عاملان به قرآن و غافلان از آن. امروز ما برای بازگشت قرآن به صحنه اجتماع چه می‌کنیم؟! ما باید الگو شویم، مگر غبطه نمی‌خوریم که ای کاش در صدر اسلام آن وقایع بوقوع نمی‌پیوست، پس چرا خود در راستای اجراء تعالیم قرآن گامی بر نمی‌داریم و به این خرافات و اعمالی چسبیده‌ایم که نه تنها مفید نیستند بلکه مضر هم هستند! فاطمه زهراء به جهت اندیشه سیاسی‌یی که داشت مورد مخالفت قرار گرفت، اگر فقط اعمال عبادی صرف انجام می‌داد و مفتخر هم بود به دختر پیامبر بودن که با او کاری نداشتند! و مانند زنان پیامبر و حتی بسیار بیشتر به او احترام می‌گذاشتند. او نگران آینده قرآن و امت مسلمان بود، نه نگران چند روز خلافت! این ادعاء بسیار نادرست است که بگوییم علی با آن عظمت، مایل بود حاکم مدینه باشد! این اصلاً در شأن و در خور مقام او نیست! او حافظ و نگهبان قرآن و مکتب برآمده از آن است. ولی ما مقام علی را تا این حد پایین آورده‌ایم که فقط برای او و خاندانش گریه می‌کنیم! مگر پیامبر و همچنین حسین و زینب در کربلاء نفرمودند که مبادا گریه کنید! مبادا به صورتهای خود بزنید! مبادا جامه بدرید! پس چرا به دستورشان عمل

نمی‌کنیم؟! و نه تنها گریه می‌کنیم و بر سر و صورت و سینه می‌زنیم، بلکه پیراهن هم پاره می‌کنیم تا آثار زنجیر زدن بیشتر بر روی بدنمان بیفتد! و این در حالی است که پیامبر صریحاً فرموده است: « () »
 «از من نیست (من مبراء هستم از) کسی که (در سوگواری) جامه بدرد یا بر گونه بنوازد و یا موی سر بتراشد!» پس اگر خود را شیعه می‌دانیم، باید از اینگونه اعمال دست برداشته، به سوی عمل به قرآن گام برداریم.

اگر گریه کردن بهشت را به ارمغان می‌آورد، پس چرا امام صادق که آن حدیث مجعول را به او نسبت می‌دهند، آن همه در راه مکتب و ابلاغ وحی و عمل به قرآن جانفشانی نمود؟! چرا خود به گریه نپرداخت؟! در آن زمان به فتوای و برنامه او محمد نفس زکیه در برابر عباسیان قیام نمود و جان خود و دویست تن از بهترین یارانش را از دست داد. آن وقت امام موسی کاظم به تاوان این برنامه‌ریزی حضرت صادق، قسمتی از عمر خود را در زندان سپری نمود و دیگر حق سخن گفتن و برقراری جلسات تبلیغی و تربیتی را نداشت. پس اگر این حدیث صحت داشت، کافی بود برای ورود به بهشت فقط چند قطره اشک برای حسین بن علی بریزند، تازه جدشان پیامبر بزرگوار اسلام بود، آیا شفיעی قوی‌تر از او برای ورود به بهشت می‌خواستند؟! پس چرا آنقدر جانفشانی کردند؟! آیا دلیل آن جز ایمان به آیات قرآن و وحشتی بود که از معاد داشتند که اگر در ابلاغ وحی فروگذار کنند، باید جوابگو باشند؟! زید پسر امام زین العابدین هم برای قرآن قیام نمود. آری! خاندان آنها لحظه‌یی فروگذار نکردند زیرا می‌دیدند که قرآن در خطر است! با این اوصاف آیا انتساب این حدیث مجعول به آن بزرگمردان افتراء نیست که بر سر منابر بگوئیم ایشان فرموده‌اند: اگر گریه کنی یا بگریانی یا تظاهر به گریه کنی، بهشت بر تو واجب می‌شود؟! آیا این جنایتی در حق آنها نیست؟! تازه آن هم علیرغم اینکه باور داریم که این حدیث از

اسرائیلیات است، یعنی ساخته یهود مغرض است!

«شفاعت» در لغت عرب یعنی «جفت کردن». ما هم در فارسی می‌گوییم؛ او هم با ما جفت و جور نبود، یعنی با ما سنخیت نداشت. خوب کسی که با پیامبر جفت و جور نباشد، پیامبری که آمده تمام اعمال زشت را نفی کرده و خودش در اوج عروج و معراج الهی قرار گرفته و در قلۀ « » بوده و می‌خواسته تمام بشریت را به آنجا ببرد، حال بیاید و دعوت خود را ملغی^۱ سازد و بگوید طوری نیست! اگر اعمال خوب هم انجام ندادی و گناه هم کردی، من برای تو نزد خدا وساطت می‌کنم! مثل اینکه معلمی ساعتها درس بدهد، بعد بگوید؛ خوب حالا اگر هم نفهمیدید طوری نیست، همین که آمدید سر کلاس و به یاد من هم بودید و اسم مرا می‌بردید، من به شما نمرهٔ قبولی می‌دهم. داوری شما دربارهٔ این معلم چیست؟ آیا او را مجنون و دیوانه نمی‌دانید؟! آن وقت پیامبر با آن همه جهاد، آن همه حق طلبی، برای عده‌یی که نه تنها عمل صالح نکرده‌اند، بلکه مرتکب گناهان بسیاری هم شده‌اند، وساطت کند تا عذاب نشوند!!! این چه خدای عادل است که امیرالمؤمنین با آن همه فضایل و انسانیت را به بهشت بفرستد، آن کسی را هم که چند ورد و دعاء خوانده به بهشت بفرستد و علی را با کسی همنشین گرداند که فقط لساناً گفته است او را دوست دارد؟! دوستی علی که به زبان نیست، کسی که ادعاء دوستی وی را دارد باید به همان میزانی که او در راه اجراء عدالت و رساندن حقوق مردم به دستشان مبارزه کرده است، کوشش کند. ما چقدر از نهج‌البلاغه امیرالمؤمنین را می‌دانیم؟! اینها همه دستورات اکیدی که با شدیدترین لحن در نهج‌البلاغه آمده کجا اجراء می‌شود؟! آنهایی که مدعی ولایت امیرالمؤمنین هستند، تاکنون در طول عمرشان چند بار نهج‌البلاغه را خوانده‌اند؟! این چه ولایتی است؟! این چه دوست داشتنی است؟! اگر که طرفدار اسلام و قرآن و خاندان عترت و طهارت و عصمت هستیم، باید همگی در راهی برویم که آنها رفته‌اند. کدامیک از آنها در برابر ظلم عقب‌نشینی یا سکوت کردند؟! کدامیک حق را که آیات کتاب خدا بود مسکوت گذاشتند؟! ولایت امیرالمؤمنین

در این است که هم ما خودمان عادل باشیم و هم در برابر بی‌عدالتی‌ها فریاد بکشیم و در راه تحقق عدالت ایستادگی و پافشاری کنیم! این ولایت است! این تعالیم قرآن است!

منشاء اعتقاد به شفاعت

اما منشأ اعتقاد به شفاعت کجاست؟ آن کسان از معارضان و مخالفان و دشمنان که به ماهیت دعوت پیامبر اسلام پی بردند، از همان ابتداء در چهره‌های مختلف ظاهر گشتند، مخصوصاً چهره نفاق، یعنی به دروغ ایمان آوردند و تعدادی حدیث صحیح و حتی قرآن را تماماً حفظ کردند تا ابزار فریب را در دست داشته باشند و بعد به جعل حدیث پرداختند، مخصوصاً یهود که هنوز هم از این کار دست برنداشته و مسلمانها را به مرتع و چراگاه خرافات برده و می‌برد و به جای دین، و تبعیت از قرآن، یک مشت روایت نادرست به پیامبر اکرم (ص) نسبت دادند، و چون پول و قدرت هم داشتند، توانستند آن مجعولات را گسترش دهند، مردم جاهل هم که بهشت مجانی می‌خواستند، پذیرفتند.^۱

جاعلان می‌گفتند: لازم نیست به قرآن عمل کنید! قرآن آمده است که شما آن را تلاوت کنید و ثواب ببرید. از روی سوره فلان اگر یک دور بخوانید، ثواب هفتاد شهید را دارید! یعنی اگر که حمزه سید الشهداء، عموی با عظمت پیامبر، در جنگ احد شهید می‌شود، یک شهید است، ولی بنده که کنج خانه‌ام نشسته‌ام و فلان سوره قرآن را خوانده‌ام، هفتاد برابر او ثواب می‌برم!!! آیا این مزخرف نیست؟! و تازه نفهمیده‌ام که قرآن چه گفته است، فقط الفاظش را خوانده‌ام!!!

هدف آنها این بود که با اشاعه این خرافات و ترهات از یک سو مسلمانان را از خود و توان‌مندیهایشان غافل سازند و از سوی دیگر تمام منابع و ثروتشان را بدست آورند! علی‌رغم کوششها و مجاهدتهای وسیع و دامنه‌داری هم که توسط عترت پیامبر صلوات الله علیهم در طول سه قرن

۱: از همان صدر اسلام، طرز تفکر مسلمانان دو خط شد، یکی خط امیرالمؤمنین و دیگری خط معاویه. معاویه گفت: بروید قرآن بخوانید که ثواب می‌برید، امیرالمؤمنین گفت: بروید به قرآن عمل کنید و اصلاح‌گر باشید تا ثواب ببرید.

اول انجام گرفت، دشمنان در پیشبرد اهداف خود موفق شدند. در ضمن برای آنها شیعه و سنی هم تفاوتی نداشت! در کتابهای احادیث اهل سنت هم بابی هست به نام « و در آنجا حدیث آورده‌اند که روخوانی هر سوره چقدر ثواب دارد. و با این حربه، عمل به قرآن را تعطیل کردند.

اما جاعلان اینگونه احادیث در برابر این سؤال قرار می‌گرفتند که؛ شما که می‌گویید اگر از روی فلان سوره قرآن یک بار بخوانیم، ثواب چنین و چنان داریم، معادل ثواب چند حج داریم و ...، پس دیگر چرا باید سختی سفر حج را به جان بخریم و مال و جانمان را در این راه هزینه کنیم؟! تازه ثواب روخوانی قرآن که بسیار بیشتر از یک بار حج رفتن است! با این اوصاف پس خدا عادل نیست که به کار آسان‌تر ثواب بیشتر می‌دهد! آنها در پاسخ به این سؤال می‌گفتند: حواستان کجاست! انگار «شفاعت» را فراموش کرده‌اید! پیامبر شفیع امتش می‌باشد، تو برو دزدی کن، زنا کن، ربا بخور، اصلاً هر کاری دلت می‌خواهد انجام بده، پیامبر شفیع است! و خود گفته است: «

«ذخیره ساختم شفاعتم را برای اهل گناهان کبیره از امتم». ببینید که با این روایت مجعول و کذب محض قرآن کلاً در تمامی ابعاد هدایتی خود از اثرگزاری ساقط می‌شود و تبدیل به ورق پاره‌یی می‌گردد! آری! اینگونه این باب مفتوح شد و قرآن، به عنوان کتاب هدایت بشر، عملاً از کار افتاد.

برخی نابسامانی‌های فردی و اجتماعی نتیجه اعتقاد به شفاعت است

متأسفانه مبنای اعتقادات فعلی ما بر خرافات است، یعنی چیزهایی را به عنوان دین پذیرفته‌ایم و آنها را از دین می‌دانیم، و از تبعیت آنها هم خودمان را مثناب و مأجور می‌دانیم و در نتیجه بر آن استقامت می‌ورزیم و پایداری می‌کنیم، و اگر کسی خلاف آنرا بگوید، او را از دین خارج می‌دانیم.

یکی از مبانی خرافی در دین این است که به ما یاد داده‌اند که فقط با ذکر زبانی بدون عمل، بدون اینکه ما هدایت نبی را تبعیت نماییم و کتاب خدا را اطاعت کنیم، فقط با گفتن چند ذکر زبانی، اهل بهشت می‌شویم، و در دنیا عمل ما هر چه می‌خواهد باشد. این معنای شفاعتی است که فعلاً در میان ما

رایج است، یعنی ما به زیارت مرقد یک امام می‌رویم، برای او گریه می‌کنیم و حتی معتقدیم که اگر به اندازه برگ درختان و قطره‌های باران و آب دریاها و ریگ بیابانها و تعداد پرندگان و حیوانات و انسانها مرتکب گناه شده باشیم، همین قطرات اشک همه آنها را می‌شوید!!! بناءبراین با توجه به این گونه اعتقادات خرافی، زمینه بسیار مساعدی وجود دارد که کلاً سفره دین‌داری واقعی جمع شود، چنانکه این اتفاق افتاده است. در ضمن این اعتقاد پایگاه مناسبی برای نفوذ استعمار و رشد استبداد بوده و هست. زیرا مستبد، هر کسی می‌خواهد باشد و هر گناهی که مرتکب شده باشد، همین که شما دیده‌اید در خانه‌اش مراسم روضه‌یی برپا شده و او هم گریه کرده است، او را مأجور و اهل بهشت می‌دانید! این طرز فکر باعث شده ما مردمی باشیم که اصلاً دربارهٔ مسؤولیتها استنطاق و بازخواست نکنیم و خودمان هم مسؤولیت‌پذیر نباشیم.

در ضمن این وساطت و میانجیگری و دلالی که امروز همه جای کشورهای اسلامی را فرا گرفته و مانع رشد و ترقی گردیده و سد راه ایجاد یک سیستم اداری و حکومتی کارآمد در میان مسلمانها شده است، ناشی از همین تصور شفاعت است. پیش خود می‌گویند؛ اگر پیامبر می‌تواند در پیشگاه خدا وساطت و دلالی کند، پس چرا ما نزد رئیس اداره نکنیم؟! وقتی خدا با چند دعاء و آیه و نماز کلاه سرش می‌رود، وقتی دروغ، ربا، زنا، تقلب، کم‌فروشی، پایمال کردن حقوق مردم و ... با دو رکعت نماز کنار حرم حضرت رضا بخشوده می‌شود، چطور با صد هزار و یک میلیون و ده میلیون تومان نتوانم بر سر رئیس اداره کلاه بگذارم؟! وقتی در آخرت و برای بهشت وساطت و شفاعت هست، چرا در دنیا نباشد؟!

آری! علت این نابسامانی‌ها، خرافات و انحرافات است که در دین ایجاد شده و باید سفره‌اش را جمع کرد. تردید به خودتان راه ندهید، یا طبق قرآن عمل می‌کنید و خدا جواب عمل شما را می‌دهد و بهشت شامل حالتان می‌شود، یا عمل نمی‌کنید و برای خود جهنم را مهیاء می‌نمایید. اگر شما بیاید و با میانجیگری مدرک پزشکی یا مهندسی یا حتی گواهینامه رانندگی به یک نفر بدهید و شایستگی را نداشته باشد، هم به خودش خسارت

می‌زنید و هم به جامعه. همچنین صرفِ روخوانی قرآن بدون عمل کردن به تعالیم آن، و اسماً مسلمان بودن نه تنها مفید هیچ فایده‌یی نیست و بهشت را به ارمغان نمی‌آورد، بلکه مضر هم هست و آتش جهنم را سوزان‌تر می‌کند. این موضوع بسیار طبیعی است و اگر غیر از این باشد منطقی نیست.

همچنین از دلایل سهل‌انگاری و عدم احساس مسؤولیت کافی افراد جامعه ما در مشاغل گوناگون، همین اعتقاد خرافی به شفاعت است. پیش خود می‌گویند؛ شب می‌رویم مسجد و ذکر می‌گوییم و خدا می‌بخشد! مثلاً پزشکی که ادعای دوستداری امیرالمؤمنین و در نتیجه دلخوش به شفاعتشان می‌باشد، تا پول عمل جراحی به حسابش واریز نشود، بیمار را جراحی نمی‌کند، حتی اگر بیمار در حال مرگ باشد. او دلش را خوش کرده است به دعاء ندبه‌یی که صبح جمعه می‌خواند!!!^۱

قرآن و هدایت الهی

خداوند در آیات ۴۵ تا ۴۷ احزاب خطاب به پیامبر(ص) می‌فرماید:

ای پیامبر ما فرستادیمت که الگوباشی

و مژده دهنده و ترساننده

و فراخواننده به سوی خدا به اذن هم او

و چراغی پرتوافکن

و مژده ده مؤمنان را

که آنان را از سوی خدا افزونی بزرگی است

شاهد بودن؛ یعنی رسول خود الگوی عملی آن جهان‌بینی باشد که ارائه می‌دهد. بشارت دادن؛ به معنای مژده دادن است از آثار خوب عملی که در راستای جهان‌بینی الهی انجام می‌گیرد. و انذار دادن؛ بیم دادن است از آثار بد اعمالی که در جهت مخالف جهان‌بینی الهی صورت می‌گیرد. باید این سه

۱: یکی از خویشان سببی دور ما که چند سال است از دنیا رفته، در حالی که دائم الخمر بود، از برجسته‌ترین ضریح سازان اصفهان هم بود و همین ضریحی که الآن روی قبر امیرالمؤمنین علیه السلام هست، و ضریح‌های دیگر ساخت اوست. او گمانش این بود که به جهت ضریح سازی، خدا او را می‌بخشد و می‌آمرزد!

خصوصیت در پیشوا وجود داشته باشد. در همه پیامبران این سه ویژگی محرز و محقق بوده است. پیامبر اسلام هم به همین جهت عترت را به عنوان پیشوایان بعد از خود معرفی می‌کند، و شیعه نیز امامت را بر همین اساس جزء پنج اصل اعتقادی خود قرار می‌دهد. در ضمن در همه فرزندان ائمه علیهم السلام این خصوصیات جمع نشده بود، نه اینکه اهل تقوی نبودند، بلکه در مراحل عملی نسبت به یکدیگر تفضیل و تفاضل داشتند و آنکه شاهد کاملتری بوده، امام می‌شده است، زیرا در صورت الگوی عملی بودن و شاهد بودن، بشارت و انذار در پیروان نفوذ دارد و مؤثر واقع می‌گردد. بناءبراین باید پیشوایان، خود الگوی عملی باشند تا مزده و بیمشان مؤثر افتد.

اما بعد از داشتن این سه خصوصیت، می‌توان به سوی خدا دعوت کرد آن هم به اذن الهی. یعنی آن راه و روشی را که خدا می‌گوید باید ابلاغ نمود، نه از پیش خود طریقه و سنتی ابداع کرد! حال با این چهار خصوصیت، می‌شود و باید در جامعه، مانند چراغی بسیار نورانی، راه را از چاه نشان داد، زیرا دیگر نه در وجود مبلغ تاریکی هست، نه در دعوتش.

اما پیامبر باید به وسیله چه چیزهایی مردم را از گمراهی نجات دهد؟ پاسخ این سؤال در آیه ۱۶۴ آل عمران آمده است:

حَتْمًا وَقَطْعًا^۱ مَن تَزَارَعَهُ اسْتِخْرَاجًا
 كَمَا يَخْرُجُ اسْتِخْرَاجًا اسْتِخْرَاجًا
 تَلَاوُتٌ مِّنْ كِتَابِ اللَّهِ يُرِيدُ
 وَ مِّنْ كِتَابِ اللَّهِ يُرِيدُ

۱: «قد» جلو فعل «ماضی»، متضمن معنای قطعیت و حتمیت است و جلو فعل «مضارع» عدم قطعیت است. «قد یذهب»؛ احتمالاً می‌رود، «قد ذهب»؛ حتماً رفته است.

۲: «مَنْتَ» خدا «اتمام نعمت» است، یعنی وقتی نعمت بر کسی تمام شود، می‌گویند بر او «مَنْتَ» نهاده.

۳: «حکمت» علمی است محکم و خدشه‌ناپذیر که با عمل به آن قطعاً نتیجه درست حاصل می‌گردد، علم استوار، علم صحیح، علم کامل، علم مبتنی بر خرد.

و گرچه بودند پیش از آن در یک گمراهی آشکار به استناد این آیه، هدف بعثت انبیاء، مخصوصاً پیامبر عظیم‌الشان اسلام(ص)، این است که اولاً آیات خدا را بر مؤمنان تلاوت کنند، ثانیاً تزکیه و پاکیزه‌شان گردانند، ثالثاً به آنها کتاب بیاموزند و رابعاً حکمت تعلیمشان دهند. حال آیا می‌شود انسان عملی را به عنوان دین انجام دهد که سه عنصر «تزکیه»، «تعلیم از متن کتاب» و «حکمت» در آن نباشد؟! بدیهی است که پاسخ منفی است.

اما متأسفانه اکثر اعمال مسلمانها که به عنوان دین انجام می‌گیرد، فاقد این سه رکن اساسی است. زیرا برخی عاملان به مناسک دینی قصدشان «تزکیه نفس» نیست که خویش را از پلیدیها، حقد، کینه‌توزی، حسد، خودخواهی، کبر، عُجب، خودبینی، خودپرستی، خودبزرگ‌بینی، غل و غش در معامله، کم‌فروشی، تجاوز و بی‌عدالتی‌ها پاک کنند. یک شاهد آن هم اینکه نماز می‌خوانیم ولی از این صفات ناپسند تزکیه نمی‌شویم و روز به روز به دامنه آنها می‌افزاییم!

همچنین کارهای ما بر اساس آیات کتاب نیست، زیرا برای تصمیم‌گیری و اجراءشان آیات کتاب را سرلوحه و برنامه قرار نمی‌دهیم. در رأس کدام یک از اعمال ما، که به عنوان دین انجام می‌دهیم، یک آیه از قرآن است؟! آیا ما کاری را انجام می‌دهیم فقط به این جهت که خدا گفته است؟! حتی بسیاری از احکام فقهی ما مستند به آیات کتاب نیست! بعد می‌پرسیم: آقایان این حکم از کجا آمده؟ می‌گویند؛ تلاوت آیه منسوخ شده است اما حکمش باقی مانده است! در حالی که حکم از متن تورات تحریف شده آمده است! یا می‌پرسیم؛ آقایان فلان آیه در قرآن است، پس چرا به آن عمل نمی‌شود؟ می‌گویند؛ آری تلاوت آیه وجود دارد، اما حکمش منسوخ است و نباید به آن عمل نمود!!! پس دیگر از تعلیم کتاب چه می‌ماند؟! در صورتی که می‌دانیم پیامبر همین قرآن را به مؤمنان تعلیم داده است، آن هم نه به یک نفر یا به یک عده‌یی خاص، زیرا می‌گوید: «و از صیغه جمع استفاده می‌کند.

اما کدام یک از کارهای مسلمانها بر اساس «حکمت» انجام می‌گیرد که نتیجه درست بدهد؟! روابط مسلمانها با خارجی‌ها؟! روابط با پیروان سایر

ادیان؟! نتایج رفتارهای مسلمانان را ببینید! نتایجی که مملو از ذلت و خاری است، مملو از احساس حقارت و خود کوچک‌بینی! از کجا باید آغاز کنیم تا اعمالمان حکیمانه باشد؟ قرآن می‌گوید «حکمت» در یک فضای باز امکان رشد دارد، از این جهت به پیامبرش دستور می‌دهد که حتی اگر مشرکان از تو پناه خواستند تا کلام خدا را بشنوند به آنها پناه ده، سپس آنها را به جایی برسان که احساس امنیت کنند،^۱ یعنی اگر از در خانه تو بیرون بروند ممکن است کسانی که با ایشان، پیش از اسلام، روابطی داشته‌اند، و اکنون اسلام آورده و در مدینه هستند، اراده انتقام داشته باشند و آزار و اذیتشان کنند، یا حتی آنها را بکشند. آری! مخالفان اسلام نیز نه تنها می‌توانستند برای شنیدن دعوت اسلام، وارد مسجد پیامبر، یا حتی وارد خانه او شوند، بلکه پیامبر هم موظف شده است آنها را راه دهد و کلام خدا را به ایشان ابلاغ نماید. آیا امروز مساجد ما این گونه است؟! ما که حتی مسلمانان مخالف خود را نیز راه نمی‌دهیم! در صورت وجود آزادیهای اجتماعی است که حکمت رسوخ پیدا می‌کند و فراگیر می‌شود و امتی خردمند و خردورز و دانشمند و دانشور پدیدار می‌گردد. زیرا دیگر کسی نمی‌ترسد از اینکه حرفش را بزند، و وقتی نترسید و حرفش را زد، معلوم می‌شود که این حرف درست و حکیمانه است یا نه.

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

در این صورت است که علم و عمل جامعه اصلاح می‌شود و نمونه‌یی از رضوان الهی تحقق می‌پذیرد.

کجای جهان اسلام این سه عنصر مورد توجه قرار می‌گیرد؟! کجا بر اساس آنها تصمیم‌گیری و اجراء می‌شود؟! پس دینداری اغلب ما اسمی است، یعنی ما اسماً مسلمانیم و از این مسلمانی هیچ فایده‌یی نصیبمان نمی‌گردد، آیا این گونه که ما حج می‌رویم و می‌آییم، برایمان سود دنیوی و اخروی دارد؟! چند درصد آنهایی که عمره می‌روند برای بالا بردن معرفتشان نسبت

۱: «توبه ۶»، «و اگر

یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به مکان امنش برسان»

به خدا می‌روند؟!

پس ما باید تکلیفمان را با دین‌داری خود مشخص کنیم و پاسخ این پرسشها را بدهیم که اصلاً برای چه دیندار هستیم؟ برای چه خود را مسلمان می‌دانیم؟ از دین چه می‌خواهیم؟ چرا از دین دفاع می‌کنیم؟ چرا در جلسات دینی شرکت می‌کنیم؟ کارکرد دین در جامعه چیست؟ و چه تحولاتی را باید ایجاد کند؟! اگر ما مسلمان نبودیم وضعمان چگونه بود؟! و اکنون که مسلمانییم وضع ما چگونه است؟! بین کسی که مسلمان است و کسی که مسلمان نیست چه تفاوتی باید باشد؟! آیا ایمان به قرآن و تبعیت از رسولان الهی، مخصوصاً خاتم الانبیاء، به این معناست که ما باید در همهٔ زمینه‌ها عقب‌تر از کسانی باشیم که اسلام نیاورده‌اند؟! ما باید ضعیف و ناتوان و بیچاره و درمانده باشیم تا خداوند جزاء نیکو در آخرت به ما بدهد؟! آیا این معنای اسلام است؟! اگر این طور بود، یک آیه کافی بود که خداوند نازل کند که در این دنیا بیچاره و بدبخت باشید تا در آن دنیا به بهشت بروید!!! با این اوصاف دیگر نیاز به جهاد و جانفشانی در راه احقاق حق و تبلیغ دین و اعداء « نبود! »

«(اسراء:۹)»

اما قرآن ادعاء می‌کند که؛ «

«همانا این قرآن رهنمون می‌شود به راهی که استوارترین است». یعنی جز آن دیگر نمی‌توانید راهی درست پیدا کنید. آیا ممکن است جامعه‌یی با ادعاء تبعیت از قرآن، یعنی حرکت در استوارترین راه، زندگیش متزلزل‌ترین زندگی دنیا باشد؟! پس یا ادعاء قرآن دروغ است یا ادعاء ما؟! اگر ما حرف قرآن را قبول نداریم، پس بعد از هر قرائت قرآن، مدام دروغ می‌گوییم که «راست گفت خدای بلند مرتبه با عظمت».

آیا کتاب خدا غیر از خودش چیز دیگری را « » می‌داند؟! آیا اشک ریختن در شهادت یک امام « » است؟! آیا قرآن اشک ریختن برای بهشت رفتن را « » می‌داند؟! چرا خداوند یک آیه نفرستاد که ای پیامبر اگر مؤمنان برای شهادت حمزه سید الشهداء، برای شهادت علی بن ابی طالب، برای حسین بن علی و ... اشک بریزند، به بهشت می‌روند؟! یا حداقل در سنت نبوی چنین چیزی باید مشاهده می‌شد. بی‌خود دلمان را خوش نکنیم که اهل ایمانییم و دوستدار ائمه علیهم السلام، پس به بهشت می‌رویم! تمام

عقب‌افتادگی‌های مسلمانها از این خرافات است! گمان هم نکنیم که تنها این خرافات در میان ما ایرانی‌ها و شیعه است، نه! مثلاً در مصر به درخت دخیل می‌بندند، عَلم و کُتل هم دارند! آری! خرافات را آنگونه در میان مسلمانان، شیعه و سنی، جای دادند که بتوانند قرآن را متوقف کنند و از کار بیاندازند. کاری کردند که مسلمانها عمل به قرآن را کنار بگذارند و به خرافات روی آورند و بت پرستی دوباره در میان ایشان رایج گردد. مگر بت‌ها چه بودند؟! این نخلی که در یزد در روز عاشورا بلند می‌کنند و آن همه کهنه و پارچه به آن می‌بندند، مگر این کار چیزی جز بت‌پرستی است؟! آنگاه می‌گویند اینها باور و سنت مردم است و کاری به دین ندارد و به دین هم آسیبی نمی‌رساند! پس دین برای چه آمده است؟! اگر قرار است که بت‌پرستی به دین آسیبی نرساند، پس ادعای ادیان توحیدی و ضد شرک بودن آنها چیست و برای چه آمده است؟

آیا ما خدا را به نحوی تجسم می‌کنیم که گمان می‌بریم در قیامت کسی می‌تواند میانجیگری کند و ما را از عذاب الهی برهاند؟! همه ما خدا را دارای جسم نمی‌دانیم و می‌گوییم او مکان و زمان ندارد، اما وقتی پای قیامت و حسابرسی به میان می‌آید، العیاذبالله انگار خدا را شخصی نشسته بر روی تخت پادشاهی فرض می‌کنیم که همه دور و برش جمع شده‌اند و یکی یکی به حساب همه رسیدگی می‌کند و چند نفری هم که مقربان او هستند و همان پیامبران و امامان هستند، کنارش ایستاده‌اند و این و آن را به بهانه‌های مختلف نزد او وساطت و میانجیگری می‌کنند تا از عذاب برهاندشان! این تصورات کفر محض است! ذات خدا که متحول نمی‌شود، همین ذاتی را که الآن دارد، از ازل داشته تا ابد هم دارد. صفات خدا که محدود به زمان و مکان نیست. پس عظمت انسان در این است که روحش را، که از ذات خدا به درون او دمیده شده، و در ظرف زمان و مکان نمی‌گنجد، آزاد کند! یعنی برساند به نقطه‌یی که «

«(بقره ۱۵۶) متحقق شود. روح ما نباید در جسمان محبوس بماند. صفات خدا ازلی و ابدی است و بناءبراین صدق، عدل، امانت و ...

که از صفات خدا هستند یا نتیجه صفات او می‌باشند، در همه زمانها و مکانها پابرجایند و هیچگاه بی‌معنا نمی‌شوند. وجود این صفات به وجود یا عدم وجود ما انسانها وابسته نیست.

ما باید اندیشه‌مان را به جایی برسانیم که بتوانیم روز حشر را درک کنیم. باید بتوانیم این حقیقت را فهم کنیم که آنجا دو مسیر است، یکی برای پیامبران و اولیاء الهی و پیروان عملی آنها، و یکی برای آنهایی که به درستی و صحت هدایت الهی ایمان نیاورده و عمل نکرده‌اند. این دو دسته به صورت طبیعی از هم جدا هستند، زیرا سنخیتی با هم ندارند و «هم سنخ بودن و با هم جفت و جور بودن موجب ضمیمه شدن با یکدیگر می‌شود. مثلاً صاحب خانگی را فرض کنید که بهترین نجار هم هست، آیا می‌تواند برای خودش وساطت کند و در ورودی خانه را به جای در یک کمد کوچک بگذارد؟! برای ضمیمه شدن دو یا چند وجود یا موجود، سنخیت لازم است. در آخرت هم همین گونه است، دروغگو اصلاً با بهشت سنخیت ندارد که بخواهند با وساطت و شفاعت به داخل بهشت راهش دهند! اگر پیامبر هم به خدا بگوید که: خدایا او را وارد بهشت کن و او با بهشت سنخیت دارد، این خود یک دروغ بزرگ است که گفتن آن خود پیامبر را مستوجب تحمل عذاب می‌کند. همانگونه که وقتی نوح برای پسرش طلب مغفرت و نجات از عذاب کرد، مورد عتاب حضرت احدیت قرار گرفت:

و نداء داد نوح پروردگارش را

پس آنگاه گفت ای پروردگار من

همانا پسر من از اهل من است

و همانا وعده تو راست است

و تو هستی استوارترین داوران

فرمود ای نوح همانا او نیست از اهل تو

همانا او عملی است ناصالح

پس خواه از من آنچه را که نیست مر تو را بدان علمی

همانا من اندرز می‌دهم تو را که مباد که باشی از جاهلان

گفت ای پروردگار من همانا من پناه می‌برم به تو
که بخواهم از تو آنچه را که نیست مرا بدان علمی
و اگر نیامرزی مرا و رحم نیاوری بر من
باشم از زیانکاران^۱

آری! آن چه بهشتی است که در آن هم دروغ باشد هم راست؟! مگر
عتاب خدا نسبت به نوح را نمی‌بینم؟! و اگر می‌گوییم بین رسولان الهی فرق
نمی‌گذاریم پس همه انبیاء مورد این خطاب و عتابند.

آیا آنقدر که صبح جمعه‌ها دعاء ندبه خوانده می‌شود و شب جمعه‌ها
دعاء کمیل، و به آن اندازه که دعاء سمات و جوشن کبیر و جوشن صغیر و
ابوحمزہ ثمالی و... روخوانی می‌شود، آیا قرآن هم تلاوت می‌شود؟! حتماً نه!
پس به قرآن کافریم! ما نه قاری قرآنیم و نه تالی و عامل به آن! اینکه تعارف
ندارد! شک ندارد! قرآن را قبول نداریم، زیرا این دعاءها را کارگشا و
مثمر‌تر می‌دانیم! و الا قرآن را تلاوت می‌کردیم و به آن عمل می‌نمودیم.

مگر خداوند در قرآن نمی‌گوید: «
«ای کسانی که ایمان آورده‌اند هزینه کنید از آنچه روزی کرده‌ایم شما را»،
«(بقره ۱۹۵)، «و هزینه کنید در راه خدا»،»

«(بقره ۱۷۷)، «و داد مال
را، علی‌رغم دوست داشتنش، به خویشان و یتیمان و درماندگان و به راه
ماندگان و گدایان و (در راه آزادسازی) در بند شدگان»، پس چرا ما پولهایمان
را به کربلاء می‌بریم در حالی که بسیاری در اطرافمان محتاجند؟! آیا این طرز
خرج کردن، انفاق در راه خداست؟! یادمان داده‌اند که بگوییم ما که قرآن را
نمی‌فهمیم! پس باید به رساله عمل کنیم!!! پیامبر برای ما رساله آورد یا
قرآن؟! آن قدر هم در مهجور کردن قرآن پیش رفته‌ایم که دیگر هیچ کاری با
آن نداریم، به جز روخوانیش به خیال ثواب بردن، آن هم مخصوصاً در مجالس
ختم و عده‌یی معدود!

۱: سوره هود آیه ۴۵ تا ۴۷. در آیه ۳۷ همین سوره نیز فرموده است: «
«(ای نوح) خطابم مکن مر آنان را که ستم کرده‌اند، هر
آینه ایشان غرق شدگانند».

در حالی که قرآن آمده است تا جهان‌بینی انسانها را متحول کند و مسائلی را مطرح نماید که اصلاً در بین آنها مطرح نبوده و به آن نیاندیشیده بودند و بشر را در زمینه‌های متفاوت دعوت به تعقل کند، مثلاً در مورد صفات خدا، بهشت و جهنم، و ... او را به تفکر وادارد. و اگر از دریچه تعقل وارد قرآن شویم، قطعاً به اینجا خواهیم رسید که یک شخص بی سواد در هزار و چهارصد سال پیش، کنج کوههای مکه، نمی‌توانسته این کلمات را از جانب خودش گفته باشد! حتی اگر درس هم خوانده بود، مگر بعد از او اینها همه درس خوانده و ادیب و شاعر نیامدند، پس چرا نتوانستند سوره‌یی مثل آن بیاورند؟! »

«(اسراء، ۸۸)»، «بگو (ای پیامبر) اگر گرد هم می‌آمدند انس و جن بر این که بیاورند بمانند این قرآن را، بیاورند مانندش را». این ادعاء هنوز هم استوار است، هنوز هم کسی نتوانسته سوره‌یی مانند آن بیاورد. اگر تاریخ را بخوانید می‌بینید که عدۀ کثیری کوشش کردند که این ادعاء را پاسخ گویند، مخصوصاً از یهود، اما نتوانسته‌اند.

عربها هم که به عربیت کمی آشنا هستند، همه حرف قرآن را فهم نمی‌کنند، همانطور که ما هم اگر درس نخوانیم و کوشش نکنیم، آثار سعدی و حافظ و مولوی و امثالهم را خوب نمی‌فهمیم. پس گمان نبریم که عربهای زمان پیامبر قرآن را به درستی درک می‌کردند، آنها هم بیشتر به ظاهر قرآن ایمان می‌آوردند، زیرا آنقدر می‌فهمیدند که ترکیب کلامش غیر عادی است و نمی‌تواند از جانب انسان باشد. تازه آنها پیامبر را می‌شناختند، و می‌گفتند: این محمد که تا چند روز پیش این حرفها را نمی‌دانست و نمی‌توانست بزند و سرش به کار خودش بود! حال ناگهان آمده و این سخنان سنگین و ثقیل را بر زبان جاری می‌کند! مخصوصاً سوره‌های مکی با آن ترکیب ویژه که همه را متحیر می‌نمود. قرآن در آیات ۱ و ۲ سوره یونس می‌فرماید:

آن است آیات کتاب حکیم

آیا بوده است مردمان را شگفتی؟

که ما وحی نمودیم به شخصی از ایشان

که بیم ده مردم را

و مژده ده آنان را که ایمان آورده‌اند
 که مرایشان را است گامی از راستی نزد پروردگارشان^۱
 گفتند حق پوشان
 همانا این حتماً جادوگری است آشکار
 امروز هم تهمت جادوگری بسیار رایج و شایع است. مثلاً می‌گویند:
 پیامبر نابغه بود. آنها نمی‌توانند عظمت قرآن را نفی کنند، به همین جهت
 می‌گویند پیامبر نابغه بوده است. اما خداوند در آیات ۱۰۴ و ۱۰۵ سوره انعام
 می‌فرماید:

(ای مردم) هر آینه آمده است مر شما را بینشهایی از
 پروردگارتان
 پس هر آنکه بیند به سود خویش (دیده) است^۲
 و هر آن کس که نبیند به زیان خویش (ندیده) است
 و نیستم من بر شما نگاهبان^۳
 و اینچنین می‌آوریم به وجوه گوناگون آیات را
 و بگذار تا بگویند که تو درس خوانده‌ای
 و هر آینه روشن می‌سازیمش برای مردمانی که می‌دانند

حال بعد از اینکه ما متوجه شدیم که پیامبر اسلام کیست، و دانستیم که
 قرآن چیست، و بعد از آنکه ائمه معصومین صلوات الله علیهم را شناختیم، و
 بعد از اینکه فداءکاری آنها را دانستیم، و بعد از آنکه برای شهادت
 امیرالمؤمنین و حسین بن علی اشک ریختیم، و برای آنها عزاداری کردیم، آیا
 درست است که هر کار خلاف قرآنی هم که دلمان خواست انجام دهیم؟! با

۱: قدمهایی را که در راه خدا برداشته‌اند بر پایه صدق، راستی و درستی بوده است، و
 اجر این عمل نزد پروردگارش محفوظ است.

۲: بینش زابیده تدر، تعقل، تفکر، علم، آگاهی، خردورزی و خُبرگی است و انسان از
 این طریق عمق و کنه اشیاء عالم و همچنین وجود خودش را درک می‌کند. و با
 کشف وجود خویش به معرفت باری دست می‌یابد.

۳: پیامبر (ص) به صراحت اعلام می‌کند که؛ ای مردم! من در برابر عذاب،
 نگاهبان و حافظ شما نیستم! و شفاعتی هم از جانب من برای شما نیست و
 شفیع شما عمل شماست.

این اوصاف خدا چگونه ما را هدایت کند؟! ما پیامبر اسلام و قرآنش را قبول کرده‌ایم، اما حاضر نیستیم روزی پنج آیه از این کتاب را بخوانیم! این چه ایمان و شهادتی است؟! تازه هر روز چیزهای جالبی شنیده می‌شود که واقعاً از اشد کفر کفار صدر اسلام بدتر است، مخصوصاً در شیعه؛ مثلاً می‌گویند فلانی امام زمان را دیده است، فلانی قبایش را گرفته و... این مزخرفات چیست که در جامعه ما جاری است؟! اینها را چه کسانی مطرح می‌کنند؟! از همه بدتر هم اینکه ما می‌نشینیم به حرفهایشان گوش می‌دهیم. مگر قرآن نمی‌گوید: «(مائدة ۴۲)» «بسیار گوش دهندگان

دروغ، بسیار خورندگانِ حرام»؟!

ولی گویا ما مقام خود را خیلی از پیامبر هم بالاتر می‌دانیم، زیرا خداوند به پیامبرش در آیات ۱ تا ۳ سوره احزاب امر می‌کند که:

ای پیامبر بپرهیز از (نافرمانی) خدا

و اطاعت نکن کافران را و منافقان را^۱

همانا خداوند است بسیار دانایی حکیم^۲

و پیروی کن آنچه را وحی می‌شود بر تو از پروردگارت

همانا خداوند پیوسته به آنچه می‌کنید آگاه است

و تکیه کن بر خدا و بسنده است خدا که کارگزار باشد^۳

خداوند با پیامبرش این گونه سخن می‌گوید! اما وقتی ما مخاطب چنین آیاتی قرار می‌گیریم، با خدا قهر می‌کنیم! و در مواجهه با کوچکترین سخنی از قرآن که مخالف طبع مان باشد، رهاش می‌کنیم! اگر ما اهل مسجد باشیم و کسی به ما بگوید که شما لطفاً توجه به تقوی هم داشته باشید، بسیار دلخور می‌شویم و می‌گوییم: من سالهاست که سنگهای مسجد را می‌سابم و

۱: کافر کسی است که نظام عالم را به عنوان نظام اسباب و مسببات نپذیرد و بخواهد خارج از آن حرکت کند و به همین جهت حق را به باطل می‌پوشاند.

۲: خداوند تأکید می‌کند که از سرِ حکمت و علم ثابت و درست با پیامبر سخن می‌گوید.

۳: در آیه ۴۸ احزاب هم خداوند خطاب به پیامبر می‌فرماید: «

«و اطاعت نکن کافران را و منافقان را و

واگزار آزارشان را و تکیه کن بر خدا و بسنده است خدا که کارگزار باشد».

فرشهایش را کهنه می‌کنم، این همه سال روضه‌خوانی برپا کرده‌ام، با این حال به من می‌گویی تقوی را مراعات کن؟! ولی می‌بینیم که پیامبر(ص)، بعد از تحمل آن همه مصیبت و سختی در راه ابلاغ وحی، مخاطب خدا قرار می‌گیرد که پرهیز را پیشه کند و از کافران و منافقان اطاعت نکند! خوب اگر قرار است پیامبر از کافران و منافقان اطاعت ننماید، آیا پیروان او اجازه دارند اطاعت کنند؟! بدیهی است که آنها نیز به هیچ عنوان نباید اطاعت کنند! ضمناً به پیامبرش اطمینان می‌دهد که در صورت توکل بر خدا، نیازی به حمایت کافران و منافقان ندارد، زیرا خدا او را در همه امور کفایت می‌کند.

سخن پایانی

سخن را با ذکر آیات ۴۸ تا ۵۰ سوره انعام به پایان می‌بریم که جمع‌بندی بسیار خوبی است برای آنچه در باب شفاعت در قرآن مطرح شد.

و ما نمی‌فرستیم رسولان را

مگر مژده دهندگان و ترسانندگان^۱

پس هر که ایمان آورد و اصلاح نمود

پس نیست ترسی برایشان و نه ایشان اندوهگین باشند

و آنان که دروغ انگاشتند نشانه‌های ما را

فرشان می‌گیرد عذاب به جهت تباهی که می‌کردند

بگو (ای پیامبر)

نمی‌گویم شما را که نزد من است گنجینه‌های خدا^۲

و نمی‌دانم غیب را نیز

و نمی‌گویم شما را که همانا من فرشته‌ام^۳

۱: مخاطب بشارت کسی است که عملش صالح باشد، و انذار برای کسی است که نه اهل ایمان است و نه اهل عمل صالح.

۲: خداوند تأکید دارد که اختیاری در دست پیامبر نیست که بخواهد چیزی را ببخشد.

۳: حال توجه کنید چه همه مزخرفات در این باب در کتب دینی ما وارد شده است، از قبیل اینکه ائمه فرشته‌اند، مدفوعشان بوی عطر می‌دهد، همین که روی زمین بیاید، زمین آن را می‌بلعد، اصلاً نجس نیست!!! مگر مقام ائمه از پیامبر بالاتر است؟! پیامبری که می‌گوید: «...» «من بشری مانند شما هستم». پس ببینید چقدر میان مبانی فکری ما و قرآن فاصله ایجاد شده است.

پیروی نمی‌کنم مگر آنچه وحی می‌شود بر من^۱
 پپرس (ای پیامبر) آیا برابر است کور و بینا؟^۲
 پس آیا اندیشه نمی‌کنید؟!

إن شاء الله ما که ادعاء مسلمانی و ایمان داریم و خود را پیرو پیامبر
 عظیم‌الشان اسلام می‌دانیم، با اصول و مبانی اندیشه الهی بیشتر آشنا
 گردیم و مسأله خلقت و معاد را جدی بگیریم و به گونه‌ی در راه هدایت گام
 برداریم که بتوانیم بهشت و جهنم را ببینیم و درک کنیم و خشنودی خدا را
 بدست آوریم.

۱: وقتی پیامبر فقط از وحی پیروی می‌کند، پس ما هم باید فقط از وحی تبعیت
 نماییم و لاغیر.

۲: بصیرت و بینایی مورد نظر قرآن، بصیرت به حقایق آیات الهی است. کسی که عمل
 صالح نمی‌کند، و از آن چیزی که بر پیامبر وحی شده تبعیت نمی‌کند، کسی که گمان
 می‌برد پیامبر فرشته است و انسان نیست، و علم غیب دارد، به خزائن الهی
 دسترسی دارد، او کور است. اما کسی که بینا باشد می‌تواند حقایق وحی را با چشم
 بصیرت درک نماید و از عمل به آن فروگذار نکند. پس آنهایی که حاضر نیستند
 در چهارچوب عمل به تعالیم الهی قرار گیرند، با اصل وحی آشنا نیستند و یا آن را
 قبول ندارند!

لیست کتب علامه سید محمد جواد موسوی غروی

- ◊ آدم از نظر قرآن - مجلد اول
- ◊ آدم از نظر قرآن - مجلد دوم
- ◊ آدم از نظر قرآن - مجلد سوم
- ◊ فقه استدلالی در مسائل خلاقی
- ◊ قربانی در منی
- ◊ مبانی حقوق در اسلام
- ◊ مغرب و هلال
- ◊ نماز جمعه یا قیام توحیدی هفته
- ◊ جمعه‌ها و خطبه‌ها (۱۲ مجلد)
- ◊ پیرامون ظنّ فقیه و کاربرد آن در فقه
- ◊ خورشید معرفت (در گناه و طاعت)
- ◊ خورشید معرفت (کار در اسلام)
- ◊ خورشید معرفت (اقتصاد در اسلام)
- ◊ خورشید معرفت (فلسفه حج)
- ◊ شرح رساله
- ◊ چند گفتار (عترت، مباحله، غدیر خم، جبر و اختیار، قضاء و قدر، بداء، خلد، ابد، تقیه)

لیست لوح‌های فشرده صوتی سخنرانیهای دکتر سید علی اصغر غروی

- ◊ تفسیر سوره بقره (۹۶ جلسه)
- ◊ تفسیر سوره آل عمران (۶۱ جلسه)
- ◊ تفسیر سوره نساء (۶۴ جلسه)
- ◊ دعاء در قرآن (۵ جلسه)
- ◊ حجاب در قرآن (۳ جلسه)
- ◊ شفاعت در قرآن (۲۰ جلسه)
- ◊ قضاء و قدر در قرآن (۱۴ جلسه)

- ⊠ اوصاف مؤمنان در قرآن (۲۱ جلسه)
- ⊠ حق و تکلیف از نظر قرآن و نهج البلاغه (۹ جلسه)
- ⊠ قتال از نظر قرآن (۶ جلسه)
- ⊠ نماز و مفاهیم قرآنی آن (۱۰ جلسه)
- ⊠ تأثیرات یهود بر اسلام (۵ جلسه)
- ⊠ مثل در قرآن (۲۳ جلسه)
- ⊠ قیامت در قرآن (۲۳ جلسه) - ناتمام
- ⊠ تحدی در قرآن (۳۵ جلسه)
- ⊠ حقوق در قرآن (۷۱ جلسه)
- ⊠ حقوق و مسؤولیت زن در اسلام (۵ جلسه)
- ⊠ شهید کیست و شهادت چیست؟ (۱۰ جلسه)

لیست متون ویرایش شده سخنرانیهای دکتر سید علی اصغر غروی

- ⊠ ارتداد در قرآن
- ⊠ حق و تکلیف در قرآن و نهج البلاغه
- ⊠ رفعت و ذلت در قرآن + قتال در قرآن
- ⊠ حجاب در قرآن
- ⊠ ضرورت الگوپذیری در قرآن
- ⊠ دعاء در قرآن (جلسه ۱ و ۲ و ۳)
- ⊠ دعاء در قرآن (جلسه ۴ و ۵)
- ⊠ قضاء و قدر در قرآن (جلسه ۱ و ۲ و ۳ و ۴)
- ⊠ شفاعت در قرآن (جلسه ۱ و ۲ و ۳ و ۴)
- ⊠ شفاعت در قرآن (جلسه ۵ و ۶ و ۷)
- ⊠ شفاعت در قرآن (جلسه ۸ و ۹ و ۱۰)
- ⊠ شفاعت در قرآن (جلسه ۱۱ و ۱۲ و ۱۳)